


نقد مبانی انسان‌شناختی نظریه مراجع محور کارل راجرز با نگرش به منابع اسلامی

امیر قربان پور لقمجانی *  استادیار گروه علوم تربیتی و مشاوره دانشگاه گیلان، گیلان، ایران.

چکیده

هدف تحقیق حاضر نقد مبانی انسان‌شناختی نظریه‌ی مراجع محوری کارل رانسوم راجرز بوده است. روش تحقیق پژوهش حاضر در چارچوب تحقیقات توصیفی- تحلیلی قرار دارد و روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای است. ابتدا دیدگاه انسان‌شناختی راجرز از منابع مختلف به شیوه‌ی کتابخانه‌ای جمع‌آوری و در مرحله دوم نقد و بررسی آن‌ها با توجه به منابع اسلامی انجام خواهد شد. یافته‌ها نشان داد که راجرز نسبت به انسان نگاه خوش‌بینانه و مثبتی داشت و معتقد بود انسان اصولاً موجودی منطقی، اجتماعی، پیش‌رونده و واقع‌بین است که مهم‌ترین انگیزه‌اش نیل به خودشکوفایی است که نوعاً بر جنبه‌های بیولوژیک و روانی انسان متمرکز است و چنانچه جوامع از طریق اعمال شرایط ارزش، مانع و محدودیتی ایجاد نکنند افراد می‌توانند به سمت خودشکوفایی حرکت کنند. ارزش‌گذاری ارگانیزمی شاخصه ارگانیزم انسانی است که به‌واسطه آن انسان اهداف اجتماعی و خودشکوفایی را انتخاب خواهد کرد. در مقابل از نظر اسلام انسان ماهیتاً ارزشمند است و کرامت ذاتی دارد و می‌تواند به کرامت اکتسابی برسد. در کنار جنبه‌های مثبت، انسان جنبه‌های منفی نیز دارد که باید آن را در سایه عقل و حرکت در چهارچوب دین و فطرت متعادل کند. از نظر اسلام حرکت در مسیر بندگی و هدف خلقت با انگیزه‌ای الهی موجب خودشکوفایی انسان و قرب الی الله خواهد شد. خودشکوفایی شامل ابعاد شناختی، اخلاقی، معنوی، شخصیتی و عاطفی (هیجانی) می‌شود و اعمال انسان‌ها به‌صورت داوطلبانه و ارادی بر اساس انتخاب انجام می‌شود و انسان را به تدریج در مسیر تعالی و کمال و معنایابی حرکت می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: انسان، نظریه مراجع محوری، کارل راجرز، اسلام.

مقدمه

شناخت انسان و بررسی عمیق ابعاد وجودی او از ضروریات زندگی و از مقدمات سعادت‌مندی انسان و بهره‌وری هرچه بیشتر از زندگی دنیوی است. انسان دارای ابعاد و ویژگی‌های بسیاری است و از این‌روی، شناخت انسان (انسان‌شناسی) با علوم مختلف از جمله روان‌شناسی و مشاوره نیز ارتباط دارد. مطالعه‌ی نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی نشان می‌دهد که تقریباً تمامی این نظریه‌ها با توجه به درکی که از انسان و هستی و نیز هدف و غایت زندگی دارند، باید‌ها و نباید‌های رفتاری را به‌منظور برخورداری از سلامت روان، بهنجاری و زندگی بهتر توصیه می‌کنند. خود مشاوران هم برای حل مشکلات مراجعان بر اساس مواردی دست به انتخاب نظریه و استفاده از آن می‌زنند که این موارد عبارت‌اند از: اعتقادات و آگاهی‌های مشاور در زمینه‌ی یادگیری و تغییر رفتار، ساختار شخصیت، ماهیت انسان، نگرش فرد نسبت به زندگی و نیز تجارب خود (شفیع‌آبادی، ۱۳۸۴). پیشرفت‌های روان‌شناسی بر اساس اصول تجربی و آزمایشی توانست آن را به‌عنوان یک دانش تجربی و کاملاً مستقل که دارای هویتی منحصر‌به‌فرد است درآورد و این رشد و توسعه به‌نوبه خود ارتباط تنگاتنگ دانش روان‌شناسی و فلسفه و یا حتی به تعبیری وابستگی روان‌شناسی و به‌ویژه مشاوره و روان‌درمانی به فلسفه را بیش‌ازپیش آشکار ساخت. البته تحلیل عمیق‌تر نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی حکایت از آن دارد که این نظریه‌ها مبتنی بر نوعی انسان‌شناسی، جهان‌شناسی و معرفت‌شناسی است (فداکار و همکاران، ۱۳۹۹). همسو با این دیدگاه نوده‌ئی (۱۳۸۹) مبانی اثرگذار بر نظریات مشاوره را مبانی دوران مدرن و پست‌مدرن دانسته و یکی از مبانی تأثیرگذار در شکل‌گیری نظریات مشاوره را مبانی انسان‌شناسی می‌داند. شکی نیست که برداشت مشاور از انسان یعنی دیدگاه انسان‌شناختی وی در نوع تشخیص و مداخله‌هایی که انجام می‌دهد اثرگذار است (کوری، ۲۰۰۹). نظریات روان‌شناسی و مشاوره و به‌طور عام نظریات علوم انسانی، دیدگاه‌های مختلفی را پیرامون ماهیت انسان، زندگی وی و هدف زندگی وی مطرح نموده‌اند و اصولاً همه آن‌ها هدفشان بهبود وضعیت انسان و ارتقای شرایط روانی و زندگی وی بوده است.

تمامی نظریه پردازان روان‌درمانی و مشاوره از جمله راجرز، دیدگاه منحصر به فردی به انسان داشته‌اند که این دیدگاه، در نظریه، تشخیص، آسیب‌شناسی، پیش‌بینی و ارائه فنون و راه‌حل‌های درمانی، نمود خاص و بارزی داشته است؛ بنابراین ضروری است تا این مبانی انسان‌شناختی به دقت بررسی و نقد شوند. اهمیت انسان‌شناسی از جهت شناخت ماهیت و حقیقت انسان است. در آموزه‌های تمامی ادیان الهی، شناخت انسان پس از خداشناسی بیشترین اهمیت را دارد. تا آنجا که یکی از اهداف اساسی انبیاء توجه دادن انسان به خویشتن بوده است. بسیاری از مشکلات فراروی انسان معاصر به دلیل بی‌توجهی به حقیقت خود و توجه بیش‌ازحد به بعد غیر معنوی خویش است که علت اصلی آن را می‌توان نادیده انگاشتن دین و آموزه‌های دینی پیرامون انسان دانست (گرامی، ۱۳۸۷). نظریات روان‌شناختی در خلأ ایجاد نمی‌شوند بلکه به وجود آمدن آن‌ها مبتنی بر یک سلسله اصول و پایه‌های تاریخی، اجتماعی، فلسفی و شخصی است. نظریه‌ها، شخصیت نظریه پرداز و نیازهای او را منعکس می‌کنند و محصول زمانی‌اند که در آن به ظهور می‌رسند. نیروهای تاریخی و اجتماعی بر نظریه پرداز تأثیر می‌گذارند و فلسفه‌ی نظریه پرداز نیز در پدید آمدن نظریه نقش دارد (شفیع‌آبادی، ناصری، ۱۳۸۴). یکی از علل تفاوت نظریه‌های مختلف روان‌شناسی و مشاوره تفاوت دیدگاه نظریه‌پردازان پیرامون انسان و شخصیت اوست. تمامی نظریاتی که در حوزه‌ی روان‌شناسی یا مشاوره و به‌طور کلی علوم اجتماعی و انسانی در دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شوند غالباً ترجمه‌ی آثاری است که در کشورهای غربی و به‌طور خاص امریکا و کشورهای اروپایی تولید شده‌اند و همان آثار ترجمه شده بدون کمترین دخل و تصرف به دانشجویان تدریس می‌شود. با توجه به اینکه در کشورهای اسلامی دیدگاهی خاص نسبت به جهان و انسان و ارزش‌ها و زندگی حاکم است لازم است تا مبانی نظریه‌های روان‌شناسی و مشاوره از جمله مبانی انسان‌شناسی آن‌ها از منظر مبانی دین اسلام مورد نقد و بررسی قرار گیرند تا نکات مفید و غیرمفید این نظریات از هم تمیز داده شوند. اگر این اتفاق بیفتد و نظریات مشاوره با در نظر گرفتن بافت فرهنگی و اسلامی در جامعه‌ی ایرانی نقد و مورد استفاده قرار گیرند کارایی‌شان بیشتر خواهد شد. در

نظر گرفتن بافت فرهنگی و مذهبی مردم ایران و نقد نظریه‌های مشاوره بر اساس باورهای غالب مردم (که همان آموزه‌های دین اسلام است) باعث می‌شود که نظریه‌های مشاوره از جمله نظریه راجرز بهتر مورد استفاده قرار بگیرند. زیرا نمی‌توان انکار کرد که فرهنگ در فرآیند تشخیص، ارزیابی، سنجش و درمان مراجعان نقشی حیاتی دارد. پیشینه فرهنگی درمانگر یا نظریه‌پرداز به‌ویژه زمانی که با فرهنگ مراجع متفاوت باشد بر ادراک درمانگر از بیماری و تشخیص اختلال، نوع ارزیابی، رابطه درمانی، نوع سنجش و تنظیم اهداف درمانی و برنامه درمانی اثرگذار خواهد بود (مظاهری نژاد فرد، زرانی و موسوی، ۱۴۰۰). در طول سال‌های متمادی، نظریه‌ها و کاربردهای مشاوره‌ای به خاطر نژادپرستی، مختص افراد خاص بودن، تک فرهنگی بودن و اجحاف نسبت به اقوام خاص به چالش کشیده شده‌اند. از این رو روی مقوله‌ی چندفرهنگ‌گرایی در مشاوره کارهای زیادی انجام شده است. آگاهی و دانش نسبت به مباحث چند فرهنگی و جذب و پذیرش آن در علم روان‌شناسی و مشاوره منجر به ایجاد نیروی چهارم در روان‌شناسی گردیده است (مانتی، ۱۹۹۷؛ ترجمه‌ی حقیقی، قربان پور، ۱۳۸۹). از طرفی می‌دانیم که در حوزه‌ی مداخلات حساس به فرهنگ سه دسته درمان وجود دارند که عبارت‌اند از مداخله‌ی فرهنگی^۱، درمان‌های حساس به فرهنگ^۲ و مداخله‌ی حساس به فرهنگ^۳. درمان‌های حساس به فرهنگ مداخله‌های روان‌درمانی است که مستقیماً شاخصه‌های فرهنگی مراجعان متنوع از جمله باورها، سنت‌ها، نگرش‌ها، ارزش‌ها و بافت تاریخی و اقتصادی و اجتماعی آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. این درمان‌ها از روش‌ها و مسیرهای شفابخشی سنتی از جمله رویکردهایی استفاده می‌کنند که قابلیت کاربرد با مراجعان خاص را دارد (اسپری و اسپری، ۲۰۱۲). بدون شک بی‌توجهی به بافت فرهنگی و دینی (مذهبی) مراجعان ایرانی در مفهوم‌سازی موردی مشکلاتشان، علاوه بر تشخیص غیردقیق، در تجویز راهبردها و کاهش اثربخشی فنون درمانی خود را نشان می‌دهد؛ زیرا مراجعان با طیفی از تنوع در جلسه‌ی مشاوره حاضر می‌شوند و یکی از این تفاوت‌های فرهنگی، تفاوت در دین و مذهب آن‌ها با

1. Cultural Intervention
2. Culturally-Sensitive Therapy
3. Culturally-Sensitive Intervention

مشاور است. دین و معنویت جنبه‌های مسلمی از تنوع فرهنگی‌اند که روان‌شناسان و مشاوران در کار بالینی با آن مواجه می‌شوند. مسلماً این جنبه، مهم‌ترین بعد فرهنگ در شکل دادن به باورها، ارزش‌ها و رفتارهای فرد است (یوهانسون، ۲۰۱۰، ترجمه‌ی براتی سده، ۱۳۹۱). توجه به مبانی فرهنگی متفاوت مراجعان در مفهوم‌سازی موردی یکی از ضروریات کار مشاوره‌ای است (اسپری، ۲۰۱۴). از نظر مشاوره‌ی چند فرهنگی این کار یکی از دستورالعمل‌هایی است که باید در دستورکار مشاوران قرار بگیرد؛ زیرا نمی‌توان انکار کرد که رویکردهای درمانی که امروزه در کتاب‌های مختلف مشاوره‌ای عرضه می‌شوند، از فرهنگ اروپایی - آمریکایی سرچشمه گرفته‌اند و بر یک رشته ارزش‌های خاص استوارند. اغلب فنون مشاوره‌ای از کارهای درمانی روی مردان سفیدپوست طبقه‌ی متوسط غربی به‌دست آمده‌اند. امکان دارد این رویکردها در مورد مراجعانی که پیشینه‌ی نژادی، قومی و فرهنگی و حتی مذهبی متفاوتی دارند کاربرد نداشته باشد. به اعتقاد محققان این یک افسانه است که بگوییم این رویکردها از لحاظ ارزشی بی‌طرف هستند و در مورد تمام انسان‌های روی کره‌ی زمین قابلیت کاربرد دارند. به‌عنوان مثال در بسیاری از نظریه‌های درمانی از جمله نظریه‌ی عقلانی عاطفی آلبرت آلیس روی فردگرایی و تفرد به‌عنوان شالوده‌ی پختگی و تصمیم‌گیری و مسئولیت فردی تأکید فراوان می‌شود و این‌گونه القا می‌شود که تنها این ارزش‌ها، ارزش‌های درست هستند که قابلیت کاربرد همگانی دارند. درحالی‌که در برخی از فرهنگ‌ها ارزش‌های مهم جمع‌گرا هستند و به آنچه برای گروه و جمع مهم است اهمیت بیشتری داده می‌شود (کوری، ۲۰۰۹).

نگاهی به شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که این حوزه یعنی نقد مبانی نظریه‌های مشاوره از جمله مبانی انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و ارزش‌شناسی نظریه‌های مشاوره‌ای محل توجه تحقیقات قرار گرفته است. به‌عنوان مثال حیرت و بهرامی (۱۳۹۸) نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی متداول را از منظر رویکرد اسلامی مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. قربان پور لقمجانی (۱۳۹۹) مبانی انسان‌شناختی سبک زندگی آدلر را مورد نقد و بررسی قرار داده است. همچنین قربان پور لقمجانی و قربان پور لقمجانی (۲۰۲۰) مبانی

ارزش‌شناسی و اخلاقی نظریه آلبرت آلیس را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند. قربان پور لقمجانی (۲۰۱۹) مبانی ارزش‌شناسی نظریه اخلاقی کهلبرگ را نقد و بررسی نموده است. قربان پور لقمجانی (۲۰۲۱) مبانی انسان‌شناسی نظریه فروید را نقد بررسی نموده است. ترشیزی (۱۳۹۰) به مقایسه دیدگاه انسان سالم در دیدگاه انسان‌گرایی و قرآن پرداخته است. نیک صفت (۱۳۸۵) به بررسی روش، مبانی و نظریه انسان کامل در اسلام و انسان‌گرایی پرداخته است. آذربایجانی (۱۳۷۵) نظریه انسان‌گرایی مزلو را با دیدگاه اسلام مورد بررسی و نقد قرار داده است. واعظی (۱۳۷۵) به بررسی بحران در انسان‌شناسی معاصر پرداخته است و ابوترابی (۱۳۸۰) ملاک‌های سلامت و بیماری در نظریه روان تحلیل‌گری فروید را نقد کرده است. بشیری، غروی و فتحی آشتیانی (۱۳۸۸) به بررسی مفروضه‌های اساسی درباره ماهیت انسان از دیدگاه روان‌شناسی و اسلام پرداخته‌اند. حسن‌زاده آملی (۱۳۸۳) به بررسی انسان کامل در نهج‌البلاغه پرداخته است. ملاحظه می‌شود که عمده تحقیقات، بررسی‌های کلی داشته‌اند و نهایتاً یک دیدگاه، آن‌هم انسان‌گرایی را مورد توجه قرار داده‌اند. نگاهی به نظریه مراجع‌محوری راجرز نشان می‌دهد که وی نیز همانند تمامی نظریه‌پردازان حوزه روان‌درمانی، دیدگاه خاص خود را نسبت به انسان، ماهیت وی، هدف زندگی و نابهنجاری انسان دارد که این دیدگاه در کار وی و رهنمودهایی که به مراجعان می‌دهد پدیدار می‌گردد. به‌عنوان مثال راجرز انسان را اساساً موجودی خوب، مثبت، قابل‌اعتماد، روبه‌جلو، واقع‌گرا و خودرهنمون می‌دید. او باور داشت که انسان قابلیت طبیعی برای ادراک واقعیت دارد و توسط رویدادهای بیرونی کنترل نمی‌شود. به همین نحو، او باور داشت که انسان‌ها ظرفیت درونی و ذاتی برای دور ماندن از ناسازگاری و حرکت به سمت زندگی سالم متعادل روان‌شناختی دارد. وی اظهار نمود که مراجعان ظرفیت خودآگاهی و شناخت دیگران را دارند. مردم هرگز در حالت ایستای خودشکوفاشدن توسط عامل بیرونی یا دیگری وارد نمی‌شوند بلکه در مقابل در فرآیند فعال خودشکوفایی خویش مشارکت می‌کنند (مکسول و کندی، ۲۰۱۶).

با این اوصاف می‌توان گفت که نظریات روان‌شناختی به‌طور خاص و نظریات علوم انسانی به‌طور عام، به دلیل وجود مبانی غیردینی و بنیادهای سکولار و اومانیستی قابلیت انطباق کامل با فرهنگ اسلامی را ندارند و راه درمان این آسیب‌ها نیز جایگزینی مبانی و بنیادهای فلسفی و تئوریک اسلامی است هم برای تفسیر اسلامی از نظریه‌ها و هم برای تحقق و تولید علوم انسانی اسلامی. بررسی و تحلیل نظریه‌های علوم انسانی غربی به‌منظور استخراج مبانی و بنیادهای تئوریک علوم انسانی غربی مفید است؛ همچنان‌که بهره‌گیری از منابع فلسفی و تئوریک اسلامی برای کشف بنیادهای تئوریک علوم انسانی اسلامی فایده دارد (خسروپناه، ۱۳۹۲). به همین علت است که باید مبانی هستی‌شناسی، ارزش‌شناسی و انسان‌شناسی این نظریات را به‌دقت تحلیل و نقد نمود و جنبه‌های مثبت و قابل‌کاربرد آن را که تضادی با مبانی اسلامی ندارند مورد استفاده قرار داد؛ بنابراین با توجه به مباحث فوق‌الذکر که در پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به آن هستیم این است که اولاً دیدگاه انسان‌شناختی راجرز چیست و ثانياً نقدهای وارده بر این مبانی از نظر آموزه‌های اسلامی چیست؟

روش تحقیق

روش تحقیق پژوهش حاضر در چارچوب تحقیقات توصیفی-تحلیلی قرار دارد که هدف آن بررسی و نقد مبانی انسان‌شناختی نظریه مراجع محوری کارل راجرز است. این تحقیق دو مرحله دارد: در مرحله اول، دیدگاه انسان‌شناختی راجرز از منابع مختلف دسته اول و دوم به شیوه کتابخانه‌ای جمع‌آوری و ارائه می‌شود، و در مرحله دوم نقد و بررسی آن‌ها با توجه به منابع اسلامی انجام خواهد شد. در مرحله نخست، ابتدا با مراجعه به منابعی که مشتمل بر نظریه‌های راجرز بود، دیدگاه‌های مطرح‌شده وی پیرامون ماهیت انسان استخراج و با کمک سایر منابع، توضیحات تکمیلی در مورد این دیدگاه‌های مذکور توصیف شد. در مرحله دوم، با استفاده از منابع اسلامی، نیز دیدگاه‌های وی بررسی و با منابع اسلامی مقایسه شد. بدین منظور، علاوه بر آیات و روایات، از برخی از منابع مرتبط با بحث انسان‌شناسی استفاده شد.

یافته‌ها

دیدگاه راجرز^۱ پیرامون انسان

ماهیت مثبت انسان: انسان اصولاً موجودی منطقی، اجتماعی، پیش‌رونده و واقع‌بین است. عواطف غیرعقلانی و ضداجتماعی نیز وجود دارند اما این‌ها کشش‌های مبتنی بر طیب خاطر نیستند بلکه عکس‌العمل‌هایی در قبال ناکام ماندن کشش‌های اساسی‌تری نظیر عشق و محبت، احساس تعلق و احساس امنیت است؛ بنابراین نیازی نیست نگران کنترل کشش‌های ضداجتماعی و خصومت‌آمیز وی باشیم. چراکه انسان خودش نیازهایش را تنظیم و متعادل می‌کند (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۸۴). راجرز، به توانایی مراجع برای حرکت به سمت جلو و به شیوه‌ای سازنده در صورت فراهم بودن شرایط رشد، اعتقاد دارد. راجرز قویاً معتقد است که انسان‌ها قابل‌اعتماد، توانمند (دارای منابع لازم برای رشد)، قادر به خودشناسی و خودگردانی، قادر به ایجاد تغییرات سازنده و قادر به ایجاد زندگی مولد و ثمربخش هستند. برودلی^۲ (۱۹۹۹) پیرامون گرایش انسان به شکوفایی به‌عنوان یک فرآیند جهت‌دار تلاش به سمت تحقق، خودمختاری، خودتعیین‌گری و کمال‌می‌نویسید. این نگرش مثبت به ماهیت انسان، تلویحات درمانی مهمی دارد. از آنجایی که انسان ظرفیت ذاتی برای دور شدن از ناسازگاری‌ها و حرکت به سمت سلامتی روان‌شناختی دارد، درمانگر مسئولیت اصلی درمان را بر عهده‌ی مراجع قرار می‌دهد (کوری، ۲۰۰۹). انسان اراده آزاد دارد و می‌تواند بر اساس آزادی انتخاب و عمل خود را شکل دهند (یزدانی و رأس، ۲۰۱۸). برخلاف دیدگاه برخی که انسان را غیراجتماعی و غیرمنطقی و مخرب می‌دانند، راجرز انسان را اساساً منطقی، اجتماعی و روبه‌جلو و واقع‌گرا می‌داند. این نظریه معتقد است که هیجان‌ات و عواطف ضداجتماعی مانند حسادت، خصومت وجود دارد اما این‌ها تکانه‌های خودانگیخته‌ای نیستند که می‌بایست کنترل شوند. بلکه این عواطف منفی واکنش‌های فرد به ناکامی در ارضای تکانه‌های بنیادی بشری مانند عشق، تعلق و ایمنی است. انسان‌ها اساساً مشارکتی، سازنده و قابل‌اعتماد هستند و اگر از حالات دفاعی نداشته

1. Rogers
2. Broadley

باشند واکنش‌های آن‌ها مثبت، روبه‌جلو و سازنده خواهد بود. در این حالت دیگر نیاز نیست نگران کنترل پرخاشگری و تکانه‌های ضداجتماعی انسان باشیم. اگر امکان این وجود داشته باشد که افراد بتوانند تکانه‌های بنیادی خویش را محقق کنند در آن صورت آن‌ها خودنظمی را تجربه خواهند کرد و نیازهای خود را در برابر نیازهای دیگران متعادل خواهند نمود. انسان‌ها این ظرفیت را دارند تا آگاهی از عوامل سبب‌ساز ناسازگاری روان‌شناختی را تجربه کنند و این ظرفیت را دارند که از حالت ناسازگاری به سمت سازگاری روان‌شناختی حرکت کنند. این ظرفیت‌ها و گرایش‌ها در یک رابطه اثربخش آزاد خواهند شد که این امر در رابطه درمانی نیز محقق خواهد شد. گرایش به سمت سازگاری همان گرایش به سمت خودشکوفایی است. هنگامی که انسان در شرایط ارزش معقولی قرار گیرد قابلیت‌های او به‌طور سازنده‌ای رشد خواهند کرد همان‌گونه که یک دانه رشد می‌کند و کامل می‌شود (راجرز، ۱۹۷۷). بر اساس نظر راجرز انسان‌ها ذاتاً خوب و خلاق هستند و تنها وقتی که خودپنداره‌شان ضعیف و منفی باشد و محدودیت‌های محیطی فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی را تخریب کند، مخرب و آسیب‌رسان خواهند شد. راجرز معتقد بود که انسان برای رسیدن به خودشکوفایی باید در حالت همخوانی و خلوص قرار گیرد. (مک لئود، ۲۰۱۴).

از نظر راجرز، انسان‌ها در مسیر رشد مثبت قرار دارند که گاهی اوقات این حرکت به سمت رشد مثبت توسط خودانگاره‌های منفی یا توسط شرایط فرهنگی بازدارنده و متوقف می‌شود. بنابراین برای جوامع ضروری است که شرایط رشد شخصی را به‌گونه‌ای تسهیل کنند که احترام و ارزشمندی افراد ارتقاء یابد تا اعتماد به نفس بیشتر حاصل شود. از آنجایی که ژنتیک و نیروهای محیطی و اجتماعی در مسیر رشد فرد محدودیت ایجاد می‌کنند لذا باید تمرکز بیشتری بر کودک‌کی نمود زیرا در این دوره هنوز کودک در معرض عوامل اجتماعی و محیطی قرار نگرفته است (رز، ۱۹۹۶). انسان ذاتاً ماهیتی مثبت دارد و مسیر حرکت او در مجموع به سمت خودشکوفایی، رشد و اجتماعی شدن است. او معتقد است انسان زمانی به بدرفتاری روی می‌آورد که روانش آزرده است و مانند انسان شکوفا

نشده عمل می‌کند. لذا وقتی آزادانه عمل کنیم و در تجارب خویش مختار باشیم ماهیت اصلی خود را به‌عنوان موجودی مثبت و اجتماعی نشان خواهیم داد. انسان موجودی مورد اعتماد و اصولاً سازنده است (پروین، ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۱). انسانی که احساس ارزشمندی نماید به‌واسطه ارزشمندی خودش، می‌تواند با چالش‌های زندگی مقابله نماید، شکست‌ها و غمگینی‌ها را تحمل نماید و نسبت به مردم نیز گشوده خواهد ماند (اسماعیل و تکه، ۲۰۱۵).

راجرز (۱۹۷۷) انسان را موجودی می‌بیند که قادر به ارزیابی وضعیت بیرونی و درونی و درک خود در بافت است و می‌تواند انتخاب‌های سازنده برای مراحل بعدی زندگی داشته باشد و بر اساس این انتخاب‌ها عمل کند. این نشانگر اعتقاد راجرز به اختیار (عاملیت) و اراده آزاد است. درحالی‌که انسان‌ها رفتاری منطقی دارند، راجرز (۱۹۶۱) بر این عقیده است که: فاجعه برای بیشتر ما این است که دفاع‌های ما باعث می‌شود ما از این عقلانیت (منطقی بودن) آگاهی نداشته باشیم و این باعث می‌شود ناآگاهانه در یک‌جهت حرکت کنیم، درحالی‌که از نظر ارگانیزمی باید به سمت دیگری حرکت کنیم. برخلاف فروید، راجرز تعارضات را اجتناب‌ناپذیر و انسان‌ها را اساساً مخرب نمی‌داند. فقط زمانی این اتفاق می‌افتد که انسان کمتر از انسان کامل است و آزادانه رفتار نکند، در این حالت باید از او ترسید. ظرفیت انسان برای کسب آگاهی و توانایی نمادی سازی، به ما قدرت عظیمی می‌بخشد، اما این آگاهی یک پدیده دو لبه است: آگاهی تحریف‌نشده می‌تواند منجر به عملکرد کامل و زندگی غنی شود، درحالی‌که تحریف در آگاهی منجر به ناسازگاری و تعدد رفتارهای مخرب می‌شود (پسپتلی، ۱۹۹۶). راجرز باور داشت که انسان‌ها ذاتاً خوب هستند و تنها زمانی مخرب و آسیب‌رسان می‌شوند که خودپنداره‌شان منفی می‌شود و محدودیت‌های بیرونی شرایط ارزش‌گذاری را محدود می‌کنند. در ابتدا انسان‌ها شاد و مطمئن هستند و بی‌کفایتی، بی‌اخلاقی‌ها و ناامیدی‌ها بعدها از محیط ناشی می‌شوند (یزدانی و رأس، ۲۰۱۸). راجرز معتقد بود که انسان‌ها به محیطی سالم و درست نیاز دارند تا بتوانند رشد کنند و به انسان با کارکرد سالم تبدیل شوند. او تأکید کرده که

شاخصه‌های چنین محیطی عبارت‌اند از همدلی، خلوص و توجه مثبت بدون قید و شرط (ویلسون، ۲۰۱۸).

راجرز همیشه در مورد آنچه دخالت در آزادی شخصی محسوب می‌شد محتاط بود و به‌خصوص متنفر بود از اینکه بگویند درمانگر یک متخصص است. او معتقد بود افرادی که آزادی انتخاب دارند احتمالاً زندگی خوب و فوق‌العاده‌ای خواهند داشت. انسان‌ها ذاتاً خوب، قابل‌اعتماد و منطقی هستند. اگر انسان‌ها آزاد باشند تا خودشان را اداره کنند آن‌وقت نیازهای جامعه به بهترین وجه برآورده می‌شود. رفتار انسان اساساً کوشش هدف‌مدار ارگانیزم در میدان ادراکی، برای ارضای نیازهای خود آن‌گونه که تجربه شده‌اند است (شیلینگ، ترجمه‌ی آراین، ۱۳۸۲). راجرز بر این موضوع تأکید دارد که شرایط ارزشی تحمیل‌شده بر کودک توسط عوامل بیرونی و والدین مانعی زیان‌بخش برای رسیدن به شخص کامل است زیرا کودک به‌جای دست یافتن به هویت و آنچه واقعاً خواهان آن است به کسب معیارهای مطرح‌شده از سمت والدین و جامعه می‌پردازد و تنها بر اساس اعمال، افکار و احساس‌هایی دست به ارزشیابی خویش می‌زند که مورد تأیید و حمایت دیگران واقع شود. بدین طریق کودک دیگر نمی‌تواند آزادانه عمل کند زیرا بایستی رفتارش را ارزیابی نموده و از انجام برخی کارها خودداری نماید. در نتیجه تا حدودی از رشد کامل باز می‌ماند و با ماندن در شرایط ارزش از رشد خود جلوگیری می‌کند (همتی و طالقانی، ۱۳۸۶).

خودنظمی ارگانیزمی به‌عنوان مبنای عمل: فرایند ارزش‌گذاری ارگانیزمی یک انگیزش درونی به سمت رشد است و باعث می‌شود که تغییرات مثبت در جهت بهزیستی روان‌شناختی در فرد ایجاد شود (جوزف و لاینلی، ۲۰۰۵). در این نظریه مبنا و ملاک عمل کردن خودنظمی ارگانیزمی است. از نظر راجرز انجام دادن آنچه فرد احساس می‌کند درست است به‌منزله یک راهنمای کامل و قابل‌اعتماد برای رفتارکردن است که حقیقتاً برای وی ارضاکنده است. بسیاری از افراد در انتخاب خط‌مشی زندگی خود بر هنجارهای اجتماعی، داوری دیگران و یا شیوه‌هایی که در موقعیت‌های مشابه عمل کرده‌اند تکیه

می‌کنند. در واقع توانایی تصمیم‌گیری آن‌ها شدیداً تحت تسلط و نفوذ منابع بیرونی است اما شخص کامل به تجربه ارگانیزمی خود به‌عنوان منبع تصمیم‌گیری می‌نگرد. این حالت احساس قدرت را به دنبال دارد زیرا آن‌ها می‌دانند که آینده‌شان بستگی به اعمال خود آن‌ها دارد. راجرز در همین باره گفته است که برای من تجربه بالاترین مرجع است. معیار درستی و نادرستی رفتارها تجربه خود من است (همتی و طالقانی، ۱۳۸۶). در نظریه راجرز، فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی، یک فرآیند دائمی است که در آن وضعیت، ارزش‌ها ثابت یا سفت‌وسخت نیستند بلکه تجارب به‌طور صحیحی در آن نمادسازی می‌شوند و به‌طور مداوم و تازه‌ای از منظر رضایت تجربه‌شده‌ی ارگانیزم ارزش‌گذاری می‌شوند. گرایش به خودشکوفایی ملاک این ارزش‌گذاری است (راجرز، ۱۹۷۷). انسان در فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی، تجارب خویش را با در نظر گرفتن گرایش به خودشکوفایی به‌عنوان ملاک و معیار ارزشیابی می‌کند. تجاربی که از نظر ارگانیزمی ارتقاء دهنده ادراک شوند، مثبت و تجاربی که از نظر ارگانیزمی تخریب‌گر ادراک شوند منفی ارزش‌گذاری می‌شوند. از این منظر انسان‌ها قابلیت ذاتی‌ای دارند که به‌واسطه آن آنچه را که نیاز دارند و آنچه برای تحقق زندگی کامل اساسی است را می‌شناسند. با این اوصاف فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی در محیط اجتماعی‌ای که توجه مثبت مشروط ارائه می‌کند آسیب می‌بیند. آسیب و اختلال روانی هنگامی ایجاد می‌شود که شرایط ارزش بیرونی و اجتماعی در هویت فرد جذب شود (پروکتور، ۲۰۲۰؛ پروکتور، توید و موریس، ۲۰۱۶).

همان‌گونه که راجرز عنوان نمود منظور از فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی^۱، توانایی ذاتی فرد است که به‌واسطه آن آنچه برایش اهمیت دارد و آنچه برای زندگی شکوفاتر ضروری است را می‌داند و می‌شناسد. فرض بر این است که مردم به‌طور خودکار و خودکار، تجارب و اقدامات را ارزشیابی می‌کنند تا تشخیص دهند که آیا آن‌ها خودشکوفای کننده هستند یا خیر و اگر این‌گونه نباشند یک حسی در فرد ایجاد خواهد شد که چیزی درست نیست و این مکانیزم می‌تواند اقدام صحیح را در افراد برانگیزاند. به تعبیر خود راجرز ارزش‌گذاری ارگانیزمی شاخصه ارگانیزم انسانی است که به‌واسطه آن انسان

1. Organismic Valuing Process

اهداف اجتماعی و خودشکوفایی را انتخاب خواهد کرد. راجرز این فرآیند را یک ویژگی جهانی یا مختص نوع بشر می‌داند که هدفش ارتقاء رشد و بهزیستی انسان است و معتقد بود که این شرایط ارزش‌گذاری منطقاً حمایت‌کننده و مفید است. یک دلیل وجود این فرآیند در انسان‌ها وجود ظرفیت مثبت برای حرکت به سمت جلو و اهداف سودمند است (شلدون، آرنه و هوسر-مارکو، ۲۰۰۳).

اگر مردم بتوانند بر اساس فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی عمل کنند قادر خواهند بود تا حرکت خود به سمت رشد و تحقق و شکوفایی قابلیت‌ها را تجربه کنند. این افراد دارای کارکرد کاملی خواهند بود. در نتیجه چنین فرایندی فرد متعادل، سازگار و علاقه‌مند به دانستن خواهد بود (اسماعیل و تکه، ۲۰۱۵). وقتی دیگران مهم دنیای فرد (معمولاً والدین) به جای توجه مثبت نامشروط، توجه مثبت شرطی داشته باشند، فرد ارزش‌های مطلوب را درون فکری می‌کند و آن‌ها را از آن خود می‌کند و در نتیجه شرایط ارزشمندی کسب می‌کند. در نتیجه خودپنداره به جای ابتدای بر ارزیابی ارگانیزمی بر اساس این استانداردهای ارزشی شکل می‌گیرد. این شرایط ارزش، فرآیند ارزیابی ارگانیزمی را که یک روند جاری و مداوم است و به موجب آن تجربیات با توجه به ارتقای بهینه ارگانیزم و خود، نمادگذاری و ارزش‌گذاری می‌شوند مختل می‌کند (پسیتلی، ۱۹۹۶). تحت شرایط محیطی اجتماعی مطلوب، خودپنداره فرد همسو با فرایند ارزش‌گذاری ارگانیزمی محقق می‌شود. فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی به ارزش‌یابی تجارب به شیوه‌ای که همسو با نیازهای درونی فرد باشد اشاره دارد. وقتی شرایط ارزش شکل گرفت آنگاه فرد تجارب را بر این اساس که آیا شرایط تحمیل‌شده بیرونی را ارضا خواهد کرد یا نه ارزشیابی خواهد شد (پترسون و ژوزف، ۲۰۰۷).

هر شخص موجود یکتایی است که می‌تواند استعدادها یا توانایی‌های بالقوه خود را به‌طور کامل محقق کند. این توانایی و استعداد از هنگام تولد به‌طور ذاتی در خردمندی ارگانیزم وجود دارد. به این نوع خردمندی ذاتی آدمی اصطلاحاً فرایند ارزش‌گذاری ارگانیزمی می‌گویند. به کمک همین فرایند است که کودک توانایی لازم برای احساس

اینکه در هر لحظه از زمان چه چیز خوب است و چه چیز بد است را دارا می‌باشد. در این فرایند ارزش‌های ارگانیزم هرگز ثابت یا سخت و انعطاف‌ناپذیر نمی‌باشد. تجربه‌های وی به درستی ادراک می‌شوند و این اطلاعات برحسب رضایتی که شخص تجربه می‌کند به‌طور مداوم به‌روز درمی‌آیند و ارزش‌گذاری می‌شوند. در این مورد معیار فرد نیز تمایل او نسبت به خودشکوفایی می‌باشد (ساعتچی، ۱۳۸۳). در فطرت انسان میل به خودشکوفایی قرار دارد. در این مسیر فرد تجارب ادراک‌شده خود را گاهی به شکل مثبت ارزیابی می‌کند تا ارگانیزم را ارتقاء داده و بالا برد و گاهی تجربیات ادراک‌شده را که برای ارگانیزم مضر می‌باشند منفی ارزیابی می‌کند. راجرز این ارزیابی شهودی از تجارب را ارزش‌گذاری ارگانیزمی می‌نامد. انسان کامل و خودشکوفا قادر است آنچه را که احساس می‌کنند که درست است انجام دهد زیرا به فرایند ارزش‌گذاری ارگانیزمی به‌عنوان راهنمای رفتار اعتماد دارند (شلینگ، ترجمه آرن، ۱۳۸۲). طبق نظر وی فرد باید کانون معنا دهی خود باشد. نباید دیگران یا جامعه معنی خود را به وی تحمیل کنند. معیار ارزش‌ها و درستی و نادرستی ارزش‌ها گرایش به شکوفا شدن است. گرایش به تمامی آنچه قرار است طبق سرشتمان باشیم. فرایند طبیعی ارزش‌گذاری ارگانیزمی کنترل فطری بر تکانه‌ها را تأمین می‌کند. در صورتی که انسان‌ها از آنچه واقعاً هستند واقعاً راضی باشند و زیر فشار خواسته دیگران قرار نگیرند نیازی ندارند که به خوردن، نوشیدن و سیگار کشیدن افراطی روی آورند تا احساس آرامش کنند. نتیجه خودپذیری کنترل تکانه‌هاست (همتی و طالقانی، ۱۳۸۶). ارگانیزم در مسیر خودشکوفایی از این میل به خودشکوفایی به مثابه یک ملاک و معیار استفاده می‌کند و بر آن اساس تجارب را ارزیابی می‌کند. در نتیجه تجاربی که دوام بخش و تعالی‌بخش باشند را مثبت و تجاربی که را که نفی‌کننده بقاء و تعالی باشد را منفی ارزیابی می‌کند (شفیع آبادی و ناصری، ۱۳۸۴).

معرفت‌یابی در انسان: نظریه راجرز مبتنی بر پدیدارشناسی است و در این نظریه اعتقاد بر آن است که گرچه دنیای واقعی ممکن است موجود باشد ولی موجودیت آن را نمی‌توان مستقیماً شناخت و یا تجربه کرد بلکه می‌توان بر اساس ادراکات فرد از جهان این

موجودیت را تصور و دریافت کرد. این ادراکات زمینه پدیده‌ای فرد را به وجود می‌آورند. انسان فقط می‌تواند جهان پدیده‌ای حادث توسط خودش را بشناسد و نه جهان واقعی را. واقعیت برای هر فرد همان چیزی است که او درک می‌کند و حوادث و رویدادهای بیرونی تا آنجا برای فرد مهم هستند که او بتواند به آن‌ها معنا دهد (شفیع آبادی و ناصری، ۱۳۸۴). ذهنیت فرضیه اساسی نظام راجرزی است. ساختار اصلی نظریه وی مبتنی بر پدیدارشناسی است. این دیدگاه معتقد است که تنها واقعیتی که می‌توانیم از آن مطمئن باشیم و آن را بشناسیم دنیای تجربه ذهنی ما یعنی ادراک درونی ما از واقعیت است. طبق نظر راجرز هر کسی در دنیای ذهنی و خصوصی بسیار متغیر خود زندگی می‌کند. هر فردی دنیا را بر اساس ذهنیت خود درک می‌کند و می‌شناسد و مطابق با آن پاسخ می‌دهد. از نظر راجرز مهم‌ترین نکته درباره دنیای تجربی، یعنی دیدگاه ذهنی یا پدیدارشناختی ما از واقعیت این است که این دیدگاه کاملاً شخصی است و فقط برای خود فرد به‌طور کامل آشکار می‌شود (همتی و طالقانی، ۱۳۸۶). راجرز به پدیدارشناسی به‌عنوان مبنایی برای شناخت انسان و به‌عنوان روشی در تکوین نظریه‌اش متعهد بود. طبق این نظر، انسان طوری به محیط پاسخ می‌دهد که آن را درک کرده است. میدان پدیداری فرد شامل ادراک‌های هشیار و ناهشیار اوست. تعیین‌کننده‌های رفتار نیز همین ادراک‌های شخصی افراد است (پروین، ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۱). ارگانیزم بر اساس تجربه و یا ادراک خود نسبت به محیط واکنش نشان می‌دهد. واقعیت برای فرد همان چیزی است که ادراک می‌کند و می‌شناسد. ارگانیزم به‌عنوان یک کل سازمان‌یافته به میدان پدیداری واکنش نشان می‌دهد. تنها خود فرد است که می‌تواند از جهان خصوصی خود مطلع شود و نسبت به آن معرفت کسب کند و واقعیت برای افراد یک مقوله شخصی است (شلینگ، ترجمه آرین، ۱۳۸۲). پدیدارشناسی برای نظریه راجرز اهمیت دارد. این رویکرد بر برداشت‌های درمانجو تمرکز می‌کند و لازم می‌داند که وارد دنیای ذهنی درمانجو شود (کوری، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۵). ارگانیزم انسان بر اساس تجربه و درک خود از زمینه تجربی نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. او تجارب خود را واقعیت تلقی می‌کند و برای او واقعیت همان چیزی است

که او تجربه می‌کند. در نتیجه خود ارگانیزم بیش از هر کس دیگر به آنچه برای او واقعیت است آگاهی دارد. رفتار نتیجه ادراک است و فرد به طریقی که واقعیت را ادراک می‌کند نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. هیچ فردی به واقعیت صرف و مطلق پاسخ نمی‌دهد بلکه به ادراکی که خود از واقعیت دارد پاسخ می‌دهد. این جهان پدیداری فقط برای خود فقط قابل شناخت است و هیچ کس با هیچ ابزاری مثل خود فرد قادر به کشف و شناخت آن نیست. انسان بر اساس یک نقشه ادراکی که هرگز خود واقعیت نیست زندگی می‌کند و این مفهوم مؤید دنیایی است که فرد در آن زندگی می‌کند. امکان دارد بین ادراک فرد و واقعیت همبستگی زیادی وجود نداشته باشد اما باز ادراک است که رفتار را تعیین می‌کند (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۸۴).

خودشکوفایی انسان: از نظر راجرز ارگانیزم انسانی همانند تمامی ارگانیزم‌های زنده با سابق انگیزشی ذاتی یعنی گرایش به خودشکوفایی متولد می‌شود (پترسون و ژوزف، ۲۰۰۷). راجرز باور داشت که انسان یک انگیزه بنیادی دارد و آن گرایش به خودشکوفایی است که به معنای تحقق قابلیت‌های بالقوه انسان و نیل به بالاترین سطح موجودیت بشری است که می‌توانیم به آن برسیم. درست همانند یک گل که اگر شرایط مناسب باشد به رشد کامل خود می‌رسد و در غیر این صورت توسط محیط محدود می‌شود، اگر شرایط محیطی انسان به اندازه کافی خوب باشد انسان نیز به بالاترین سطح خود خواهد رسید (مک‌لئود، ۲۰۱۴).

از نظر راجرز خودشکوفایی، یک پدیده بیولوژیک است که می‌تواند به گرایش فعال به سمت خودشکوفایی در موجودات انسانی تبدیل شود. گرایش عمومی به خودشکوفایی یک ویژگی ذاتی جسم است که در رشد همه‌ی ظرفیت‌های بدن برای بقاء و ارتقاء نمود می‌یابد. این گرایش بیولوژیک سازنده، منبع اصلی و مرکزی انرژی در بدن انسان است. گرایش به خودشکوفایی چهار ویژگی دارد: ۱- یک استعداد ذاتی، طبیعی و ارگانیک است. ۲- یک فرآیند فعال جهت ابتکار عمل، اکتشاف، ایجاد تغییر در محیط و خلاقیت برای ارضای نیازها است. ۳- یک راهنمای عمل است برای زندگی روزمره جهت

حرکت به سمت رشد، خود تنظیمی، تحقق خود، بازتولید و استقلال و رهایی از کنترل بیرونی. ۴- این گرایش به شکل گزینشی عمل می‌کند زیرا هر کدام از قابلیت‌های ارگانیزم را به طور گزینشی انتخاب و به سمت تحقق هدایت می‌کند (روسو، ۲۰۱۹). خودشکوفایی یعنی اینکه ارگانیزم به تمام ظرفیت‌های وجودی خویش تحقق ببخشد. خودشکوفایی بالاترین سطح تحقق نیروهای بالقوه انسان و به معنای تحقق کامل و واقعی نیروهای بالقوه انسان است (هانسن، ۲۰۲۰). خودشکوفایی فرایندی است رشدی که در سطح نیروهای بالقوه هر فردی تا بالاترین درجه اتفاق می‌افتد. یک فرد خودشکوفای شخص کاملی است که کارکردها و زندگی‌اش در بالاترین و کامل‌ترین سطح است و زندگی‌اش در مقایسه با انسان‌های عادی تحقق‌یافته‌تر و غنی‌تر است (افراسیپی و فتاحی، ۲۰۱۷).

راجرز (۱۹۵۹) اظهار داشت که ارگانیزم انسان، گرایش اساسی به شکوفایی و تحقق خود دارد که هدف آن رشد همه ظرفیت‌ها به روش‌هایی است که ارگانیزم را حفظ یا تقویت می‌کند و آن را به سمت خودمختاری سوق می‌دهد. این گرایش در تمام موجودات زنده، جهت‌دار، سازنده و حاضر است. گرایش به شکوفاسازی می‌تواند سرکوب شود اما هرگز نابود نمی‌شود مگر با تخریب و نابودی ارگانیزم. مفهوم گرایش به شکوفایی، تنها نیروی محرک در نظریه راجرز است که همه انگیزه‌ها از جمله کاهش تنش، نیاز، یا سائق؛ خلاقیت و همچنین تمایل به لذت‌جویی را در برمی‌گیرد. ارگانیزم به‌طور کلی این گرایش را دارد. در واقع برخی این گرایش را به‌عنوان "فشار بیولوژیکی برای تحقق طرح ژنتیکی" انسان توصیف می‌کنند؛ بنابراین هر شخصی برای تحقق توانایی‌های بالقوه خود برای حرکت به سمت شکوفایی بیک وظیفه اساسی دارد. شکل روان‌شناختی تمایل به تحقق خود را گرایش به خودشکوفایی می‌نامند (پستلی، ۱۹۹۶). راجرز معتقد است هر انسانی سائقی درونی دارد که او را به سمت خودشکوفایی سوق می‌دهد و خودشکوفایی تحقق ظرفیت‌های بی‌همتای بشری است. در این مسیر فرد نیازها و احساسات حقیقی خویش را می‌شناسد، آن‌ها را می‌پذیرد و به گونه‌ای عمل می‌کند که رفتارشان خالصانه آن‌ها را منعکس می‌کند. منظور راجرز از گرایش به خودشکوفایی یک

ظرفیت زیربنایی و ذاتی است که هم در جهت حفظ بقای خویشتن و هم در جهت حرکت به سمت تحقق سازنده‌ی نیروهای بالقوه عمل می‌کند. راجرز انسان را با دانه بلوط مقایسه می‌کند. دانه بلوط نیز به سمت تبدیل شدن به یک درخت تمام و کمال در حال حرکت است. انسان نیز به سمت رشد در حال حرکت است و تحقق بالاترین سطح احتمالی کمال برای انسان قابل حصول است. تنها مانعی که بر سر راه این گرایش به خودشکوفایی قرار دارد ناشی از محیطی است که انسان خود را در آن می‌یابد. همان‌طور که دانه بلوط در خاک نامناسب و بدون آب و مراقبت مناسب رشد نمی‌کند، رشد انسان نیز متوقف می‌شود اگر شرایط ترغیب‌کننده‌ی ظرفیت خودشکوفایی نامطلوب باشد. شکوفاسازی و تحقق، تمایز اندام‌ها و کارکردهای روان‌شناختی و رشد خودمختاری را شامل می‌شود و فرایند شکوفاسازی نیز به‌طور ویژه‌ای به پیچیدگی‌های تفاوت‌های بشری حساس است. او معتقد است هر انسانی نیاز به کمال دارد. هر انسانی می‌تواند به اهداف، آرزوها و امیال خود برسد و این فرآیند ادامه‌دار به خودشکوفایی منتهی می‌شود. او معتقد است که بهبود و کمال انسانی به شرایط محیطی بستگی دارد. (یزدانی و رأس، ۲۰۱۸). ارگانیزم گرایش ذاتی به رشد همه ظرفیت‌هایش به شیوه‌ای دارد که بقاء و ارتقای ارگانیزم تضمین شود. همچنین این گرایش، رشد به سمت خودمختاری و دوری از دیگر پیروی یا کنترل شدن توسط شرایط بیرونی را نیز شامل می‌شود. انسان کامل و خودشکوفای که در این نظریه انسان با کارکرد کامل نامیده می‌شود ارزش زیادی به فهمیدن و پذیرش دیگران دارد، به تجارب جدید گشوده است و رابطه عمیق و مطمئن با دیگران دارد (پارکر، ۲۰۱۳). انسان خودشکوفای انسان دارای کارکرد کامل است. این حالت اوج رشد روان‌شناختی انسان است. انسان خودشکوفای ویژگی‌هایی دارند. گشودگی به تجربه، دریافت توجه مثبت از سمت دیگران، رهایی از تهدید و آزاد بودن از حالت دفاعی اولین ویژگی است. افراد گشوده به تجربه هر لحظه از زندگی را به‌گونه‌ای جدید تجربه می‌کنند. افراد در تجربه‌ها شرکت می‌کنند بدون اینکه آن را کنترل کنند. زندگی در لحظه همراه با انعطاف‌پذیری است. در چنین وضعیتی، ارگانیزم فرد یک راهنمای قابل اعتماد برای انتخاب رفتار رضایت

بخش است. فرد دارای کارکرد کامل آنچه را که درست احساس کند انجام می‌دهد زیرا می‌داند نتیجه‌اش رفتاری رضایت‌بخش است. انسان دارای کارکرد کامل شاخصه‌هایی دارد که از جمله آن عبارت است از سازگاری روان‌شناختی، پختگی روان‌شناختی بهینه، همسازی کامل، گشودگی کامل به تجارب و داشتن حالت وجودی کامل (راجرز، ۱۹۷۷).

بر طبق نظر راجرز ارگانیزم یک تمایل ذاتی و یک تلاش اساسی دارد و آن تمایل به تحقق بخشیدن و حفظ و تعالی خویش است و این پایه و اساس تمام فعالیت‌های او را تشکیل می‌دهد. تمامی نیازهای دیگر زیرمجموعه همین نیاز قرار دارند (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۸۴). راجرز (۱۹۵۹) معتقد بود به‌منظور خودشکوفایی، ارتقاء و بقای خود، مردم توسط یک ظرفیت ذاتی و درونی ترغیب می‌شوند که این ظرفیت درونی انگیز بنیادی انسان است. گرایش به خودشکوفایی دو جزء روان‌شناختی و زیستی دارد. بخش زیستی به ارضای نیازهای اساسی خود یعنی غذا، آب و هوا و بخش روانی به رشد قابلیت‌ها تا سرحد احساس ارزشمندی اشاره دارد. او معتقد بود خود واقعی انسان توسط ظرفیت و گرایش به خودشکوفایی ظهور می‌کند و خود نظمی ارگانیزمی را اساس کار قرار می‌دهد و توجه مثبت را نیز دنبال می‌کند. او معتقد بود که در درون همه‌ی انسان‌ها ظرفیتی برای خودشکوفایی و رشد، جستجوی تجارب جدید و متنوع وجود دارد باین حال جوامع ما را از گرایش به خودشکوفایی دور و منحرف می‌کنند و ما را مجبور می‌کنند تا با شرایط ارزش زندگی کنیم. پیروی از شرایط ارزش ما را از ارزش‌گذاری ارگانیزمی دور می‌کند در این صورت ما تنها توجه مثبت مشروط را دریافت خواهیم کرد. شرایط ارزش باعث خواهد تا فرد به واسطه‌ای فرایند ارزش‌گذاری ارگانیزمی کلیت خود را تجربه نکند (اسماعیل و تکه، ۲۰۱۵). شرایط ارزش زمانی ایجاد می‌شود که دیگران ما را به‌طور مشروط بپذیرند و به ما توجه کنند. در واقع توجه مشروط دیگران مهم در درون مجموعه توجه خود، درونی سازی و جذب می‌شود (پروکتور، ۲۰۲۰).

اگر انسان به‌جای توجه مثبت مشروط توجه مثبت نامشروط را دریافت کند به‌طور سالم رشد می‌کند. این شرایط ایده آل انسانی در "شخص دارای کارکرد کامل تجسم

می‌یابد. چنین فردی به تجارب گشوده است و قادر است به‌طور وجودی کند، به ارگانیزم خود اعتماد دارد، آزادانه احساسات را ابراز می‌کند، به‌طور مستقل عمل می‌کند، خلاق است و زندگی غنی‌تری دارد و زندگی خوب‌تری را تجربه می‌کند. گرایش به خودشکوفایی اساس نظریه راجرز است و راجرز آن را عمیق‌ترین حقیقت انسانی توصیف نمود. او شواهد بیولوژیک قوی‌ای را در ارتباط با این گرایش یافت. پتانسیل‌های ذاتی گرایش به شکوفایی می‌تواند در صورت بروز ناسازگاری، دچار تحریف شود و نتیجه آن رفتار مخرب برای خود و دیگران باشد (پسینلی، ۱۹۹۹).

تمام ارگانیزم‌ها انگیزش ذاتی به سمت رشد فیزیکی و روان‌شناختی دارند. رشد روان‌شناختی صرفاً یادگیری مهارت‌های شناختی را شامل نمی‌شود بلکه همچنین رشد به سمت بهزیستی بیشتر را شامل می‌شود. گرایش به شکوفایی یک اهرم فشار فعالی است که ارگانیزم را به سمت ارتقای خود از طریق سازمان‌دهی بهتر و تحقق قابلیت‌هایش و نیل به سمت رشد حرکت می‌دهد. از نظر روان‌شناختی گرایش به سمت خودشکوفایی یعنی رشد شخصی بیشتر که هم بیشتر خود و اتصال با خود را شامل می‌شود. شخصی که در تماس با فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی خویش باشد همخوان است و احساس اصالت می‌کند و سطح بالایی از خود توجهی مثبت نامشروط را دارد، به تجارب گشوده است و شفقت دارد و در واقع به‌عنوان انسان دارای کارکرد کامل تلقی می‌شود در چنین وضعی فرد در حالت کارکرد اجتماعی و روان‌شناختی بهینه قرار دارد. فرایند رشد و خودشکوفایی تابع شرایط اجتماعی متنوعی است که می‌تواند رشد را ارتقاء دهند. (ماورر و داکانتایته، ۲۰۲۰).

انسان‌گراها معتقدند که انسان استعداد‌های فطری دارد که می‌تواند آن را شکوفا کرده و از آن طریق می‌تواند معنای زندگی را بیابد. آن‌ها معتقدند همان‌طور که دانه‌ی بلوط چنانچه شرایط مناسب فراهم باشد به‌طور خودکار و طبیعی به سمت شکوفاشدن و تبدیل شدن به درخت بلوط پیش می‌رود اگر شرایط رشد و خودشکوفایی مهیا باشد انسان نیز به‌طور خودکار به سمت خودشکوفایی می‌رود (کوری، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۵). راجرز به انسان به‌عنوان موجودی در حال رشد و پیشرفت می‌نگریست به همین دلیل بر

خودشکوفایی انسان تأکید می‌کند. طبق نظر وی انسان فقط یک گرایش دارد و آن تلاش برای شکوفا کردن، نگهداری و پیشرفت ارگانیزم در حال تجربه است (پروین، ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۱). به عقیده راجرز مفهوم گرایش به خودشکوفایی ریشه در فرآیندهای فیزیولوژیکی بدن دارد یعنی گرایش به خودشکوفایی یک واقعیت زیستی است نه یک گرایش روان‌شناختی. در سطح ارگانیک این گرایش مادرزادی نه تنها در بردارنده بقای ارگانیزم از طریق فراهم آوردن رشد و تمایز اندام‌ها و عملکردهای بدن است بلکه رشد و بازسازی دائمی را نیز شامل می‌شود (همتی و طالقانی، ۱۳۸۶). خودشکوفایی مستلزم پذیرش دائمی تجربه‌ها و توانایی برای یکپارچه کردن آن‌ها در خویشتنی توسعه یافته و متمایز شده است. افراد خودشکوفا هم به خود و هم دیگران اعتماد دارند، انعطاف‌پذیر و خودانگیخته‌اند. در خلاقیت آزادند و در پاسخگویی به دیگران واقعی و غیردفاعی و توانا عمل می‌کنند (پروین، ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۱). راجرز انسان با کارکرد کامل را انسان آرمانی می‌داند. در واقع کارکرد کامل نتیجه‌ی خودشکوفایی است. چنین فردی توجه مثبت نامشروط را به‌ویژه از والدین دریافت کرده است. هیچ‌گونه بستر ارزشی را تجربه نکرده است. فرآیندهای ارزش‌گذاری در این فرد از بایدهای دیگران آزاد است. شخصیت کامل و آرمانی یک مسیر است و روند و نه یک مقصد. چنین فردی چندین ویژگی دارد که عبارت‌اند از استفاده بهینه از زندگی، واقع‌بینی، اعتقاد به تجارب شخصی، پذیرش و ابراز هیجان‌ها و خلاقیت (شجاعی و حیدری، ۱۳۸۹). به اعتقاد نظریه‌پردازان انسان‌گرا از جمله کارل راجرز، انسان‌های سالم که او آن‌ها را

افراد خودشکوفا می‌نامید، دارای پنج ویژگی مهم هستند:

۱. آگاهی از همه تجربه‌ها: فرد سالم با قرار گرفتن در معرض هر تجربه جدیدی، اجازه می‌دهد تمام اطلاعات مهم موجود در موقعیت، به‌سوی او روان شوند و به اقدامی که بهترین پاسخ به رویداد جاری است، اعتماد می‌کند. چنین آدمی مجبور نیست درباره تصمیم‌گیری تأمل کند، بلکه بهترین تصمیمی را می‌گیرد که حاصل عدم تحریف یا عدم انکار اطلاعات مربوط به زندگی فعلی او است. گشودگی برابر تجربه، بیانگر فردی است

که عمدتاً در زمان حال زندگی می‌کند؛ او نه اطلاعات مربوط به گذشته را پردازش می‌کند و نه اطلاعاتی را که به زمان حال مربوط است دور می‌ریزد. ۲. توانایی زندگی کردن پربار در هر لحظه: هر لحظه و تجربه‌ای که می‌تواند با خود بیاورد، تازه و جدید است. هیچ‌گونه انعطاف‌ناپذیری و خشکی وجود ندارد. هیچ‌گونه سازمان یا ساختار سفت‌وسخت بر تجربه شخص تحمیل نمی‌شود. ۳. اعتماد به ارگانسیم فرد: یعنی اعتماد داشتن به احساس کردن واکنش‌های شخص به‌جای هدایت شدن به‌وسیله قضاوت‌های دیگران یا به‌وسیله یک هنجار اجتماعی یا حتی به‌وسیله قضاوت‌های عقلانی. ۴. احساس آزادی: افراد خودشکوفای و سالم احساس آزادی اصیلی دارند تا به هر جهتی که میل دارند حرکت کنند و بدون ممانعت و بازداري دست به انتخاب بزنند. ۵. خلاقیت، یعنی زندگی کردن خلاق و سازگار در شرایط متغیر محیطی: همراه با این خلاقیت، یک احساس خودانگیختگی وجود دارد. شخص می‌تواند به‌طور انعطاف‌پذیری با تجربه‌ها و چالش‌های تازه سازگار شود و آن‌ها را بیابد. او نیاز به قابل پیش‌بینی بودن، امنیت یا حالتی عاری از تنش ندارد. (شولتز، ترجمه یحیی سیدمحمدی، ۱۳۸۴). انسان کامل و خودشکوفای فردی خلاق است. وی همچنین سازنده و قابل اعتماد است. چنین انسانی آزاد است (راجرز، ۱۹۷۷). خودشکوفایی نوعی نیروی ذاتی در آدمی است که هدف آن رشد قابلیت‌های فرد در جهت حفظ و ادامه زندگی وی می‌باشد. خودشکوفایی از نظر راجرز نوعی تمایل شخص برای حرکت به جلو و تحقق یا فعلیت بخشیدن به همه‌ی توانایی‌های بالقوه خود است (ساعتچی، ۱۳۸۳). خودشکوفایی که نشانه‌ی انسان دارای کارکرد کامل است ویژگی‌هایی دارد که عبارت‌اند از: گشودگی به تجارب، زندگی وجودی، باورهای تاب آورانه، احساس آزادی و خلاقیت (ملیندا، امزیر و آخادیه، ۲۰۱۹). فرد دارای کارکرد کامل یعنی خودشکوفای رضایت از زندگی بالایی دارند، افکار و احساسات مثبت روبه رشدی دارند، افکار و احساسات منفی کمی دارند، اضطرابشان کم است، به سمت ارزش‌های درونی حرکت می‌کنند و نه ارزش‌های بیرونی. این مؤلفه شخصیتی با نقاط قوتی مثل اشتیاق، شجاعت، صداقت، رهبری و معنویت ارتباط مثبت دارد و با حیا و

انصاف همبستگی منفی دارد (پروکتور، توید و موریس، ۲۰۱۵). راجرز معتقد بود تجارب کودکی عاملی بسیار مهم در تحقق نهایی شکوفایی در بزرگسالی است. انسان خودشکوفای انسان دارای کارکرد کامل و ایده آل است. خودشکوفایی نقطه پایان نیست که انسان به آن برسد بلکه فرآیندی است که همیشه در حال شدن و تغییر است و خلاقیت، زندگی تحقیق یافته، احساسات قابل اعتماد، زندگی وجودی و گشودگی به تجربه ویژگی چنین انسانی است (مک لئود، ۲۰۱۴).

بحث

۱- به طور کلی نظریه راجرز توسط منتقدین مورد انتقاد قرار گرفته است. آن‌ها معتقدند این نظریه فاقد مبانی نظری و تجربی محکم است (پترسون و ژوزف، ۲۰۰۷). مع الوصف انسان‌شناسی اومانستی راجرز نیز در عین داشتن نکات مثبت درباره‌ی انسان محل سؤال و تأمل است و با انسان‌شناسی اسلامی تفاوت دارد. وی برخلاف خیلی از روان‌شناسان قبل از خود که انسان را منفی می‌نگریستند نگاهش به انسان مثبت است که این مثبت اندیشی پیرامون ماهیت انسان بسیار ارزشمند است منتها سؤالی که مطرح است این است که وی بر چه اساسی به این دیدگاه مثبت پیرامون انسان دست یافته است؟ این گزاره‌ها درباره‌ی انسان به چه دلیلی صادق هستند؟ در واقع حجیت معرفت‌شناختی این گزاره‌ها درباره‌ی انسان از کجا به دست آمده است؟ از منظر معرفت‌شناسی صدق یک گزاره به معنای مطابقت آن با واقع است. راجرز چگونه مطابقت با واقع را درباره‌ی این گزاره‌ها پیرامون انسان به دست آورده و گزاره‌هایی مطلق و کلی پیرامون همه‌ی انسان‌ها ارائه می‌کند؟ مثلاً وی معتقد است تمامی ارگانیزم‌ها یک انگیزه بنیادی و اساسی دارند و آن انگیزه، گرایش به خودشکوفایی است. عقاید راجرز درباره ماهیت انسان حاصل تجربه وی در کار با افرادی است که از نظر عاطفی آشفته بودند (همتی و طالقانی، ۱۳۸۶). این نیز خود سؤالی است جدی که چگونه می‌توان بر اساس کار با انسان‌های بیمار درباره‌ی انسان‌های سالم مفهوم‌سازی نمود و یافته‌های حاصل از استقرای ناقص را به تمامی انسان‌ها تعمیم کلی داد. همچنین وی در مجموع انسان‌ها را موجوداتی مثبت و ارزشمند و می‌داند و برخلاف

دیدگاه‌های روان‌شناسی قبل از خود عمدتاً انسان را موجودی ارزشمند می‌داند و آثار حرمت خود و ارزشمندی انسان را مطرح می‌کنند اما منشأ حرمت خود و مثبت بودن انسان را بیان نکرده است و صرفاً به بیان گزاره‌هایی توصیفی اکتفا کرده است. در مقابل در تعالیم اسلامی منشأ حرمت خود و ارزشمندی انسان ارتباط و تعلق وجودی انسان با خدا و دمیده شدن روح الهی در وجود اوست (سالاری فر و همکاران، ۱۳۹۳). برخلاف انسان‌شناسی تجربی راجرز که صرفاً از طریق مشاهده و تجربه (خود او معتقد است که این نگرش پیرامون انسان را از تجربه ۲۵ سال کار با مراجعین مختلف به دست آورده است) با بخشی از انسان‌های روی کره زمین در یک فرهنگ خاص و در یک بازه زمانی خاص از تاریخ به دست آمده است، بهترین راه شناخت انسان، روش ترکیبی اعم از روش تجربی، عقلی، شهودی و روش دینی است. لکن معیار سنجش در موارد تعارض، روش دینی و وحیانی است. برای اینکه حقیقت انسان همانند کتابی است که نیازمند شرح است و شارح این کتاب هم کسی جز مصنف آن یعنی پروردگار و آفریننده‌ی آن نیست. خداوند سبحان که آفریننده انسان است او را به‌طور کامل شرح داده است و به‌وسیله‌ی انبیاء و اولیاء و فرشتگان الهی شرحش را گزارش داده است و با بیان اینکه آدمی از کجا آمده و به کجا می‌رود و در چه راهی گام برمی‌دارد او را با خودش، آفریدگارش و گذشته، حال و آینده‌اش آشنا کرده است (خسروپناه، ۱۳۹۳؛ خسروپناه، ۱۳۹۲). انسان‌شناسی دینی ابعاد و ارزش‌ها، حقایق و ویژگی‌های گوناگون انسان را از طریق مراجعه به متون مقدس دینی یعنی کتاب و سنت به دست می‌آورد و برخلاف سایر انسان‌شناسی‌ها، از روش نقلی استفاده می‌کند (خسروپناه، ۱۳۹۵). با توجه به منبع وحیانی گزاره‌های انسان‌شناسی دین اسلام درباره‌ی انسان، تفاوت دیدگاه اسلام و راجرز درباره‌ی ارزشمندی انسان قابل توجه و تأمل است. راجرز معتقد است که انسان‌ها به حکم انسان بودن ارزشمندند که این جمله خود جمله‌ای ارزشمند است اما چرا این گزاره صحیح است؟ برخلاف او و در آموزه‌های دین اسلام علت ارزشمندی انسان به مخلوق خدا بودن و خلقت توسط خدا برمی‌گردد. به‌عنوان مثال علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه در نامه‌ای که مالک اشتر را به استانداری مصر

منسوب کردند فرمودند: إِمَّا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ...: دل خود را آکنده از مهر و محبت و لطف نسبت به مردم گردان و مبدا برای آنان چون جانور درنده‌ای باشی که خوردنشان را غنیمت دانی؛ زیرا که مردم دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند و یا همنوع تو در خلقت (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

برخلاف او در آموزه‌های اسلام پیرامون انسان اعتقاد به این است که انسان چون برترین مخلوق خداست (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، سوره بقره، آیه ۱۵۶؛ «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، سوره مومنون، آیه ۱۴) و روح الهی در وی دمیده شده (فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ، سوره ص آیه ۷۲)، مسجود ملائک است («وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ، سوره بقره، آیه ۲۴)، از نعمت عقل برخوردار است (ان فی خلق السموات والارض... لآیات لقوم یعقلون، بقره، آیه ۱۶۴؛ و اختلاف اللیل و النهار... آیات لقوم یعقلون، جاثیه، آیه ۲۵)، جانشین خدا روی زمین شده (إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ، سوره ص آیه ۲۶؛ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، سوره بقره، آیه ۳۰) و امانت دار امانت الهی شده است (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ، سوره احزاب آیه ۷۲) بالقوه در مقایسه با سایر موجودات دارای ارزشمندی و کرامت ذاتی است (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا، سوره اسراء آیه ۷۰).

در انسان‌شناسی اسلامی انسان دارای ویژگی‌هایی است که او را از سایر موجودات برتر می‌کند به گونه‌ای که انسان دیگر حیوان نیست و بی‌گمان شاهکار خلقت محسوب می‌شود چرا که اگر این گونه نبود خداوند برای خلقت انسان خودش را تحسین نمی‌کرد و نمی‌ستود (شجاعی و حیدری، ۱۳۸۹). بر اساس آموزه‌های اسلامی دودسته کرامت برای انسان تصور می‌شود که عبارت‌اند از کرامت ذاتی و تکوینی که قلمرو آن برخوردار از نعمت‌هایی مثل عقل، فطرت، اختیار و آزادی اراده است که به صورت تکوینی در نهاد انسان قرار داده شده است و سبب برتری انسان بر سایر موجودات شده است. مورد بعدی

کرامت اکتسابی است که به امور ارزشی برمی‌گردد و در نتیجه‌ی انجام تکالیف شرعی و فرایض الهی حاصل می‌شود. هرکسی بیشتر تلاش کند در این مسیر بیشتر موردتکریم خداوند قرار می‌گیرد و بر دیگران برتری می‌یابد. (خسروپناه، ۱۳۹۲). کرامت ذاتی حاکی از عنایت ویژه‌ی خداوند به نوع بشر است و همه‌ی انسان‌ها از آن برخوردارند. از این روی هیچ‌کس نمی‌تواند به سبب برخورداری از این کرامت بر دیگری فخر بفروشد و اصولاً این کرامت عامل برتری هیچ انسانی بر دیگر انسان‌ها نیست؛ اما کرامت اکتسابی که در سایه ایمان و عمل صالح و اختیاری به دست می‌آید و برخاسته از تلاش و ایثار و معیار ارزش‌های انسانی و ملاک تقرب در پیشگاه خداوند است. این کرامت است که ملاک ارزش‌گذاری انسان‌ها بر دیگران است (رجبی، ۱۳۸۴)؛ بنابراین برخلاف راجرز که انسان را به صرف انسان بودن ارزشمند می‌داند و هیچ دلیل و توجیهی برای این ادعا مطرح نمی‌کند از نظر اسلام انسان در مقایسه با سایر موجودات عالم به سبب برخورداری از برخی ویژگی‌ها چون عقل، قلب، اراده و اختیار، روح و فطرت الهی و... از کرامت ذاتی برخوردار است؛ اما در مقایسه بین انسان‌ها ملاک برتری انسان‌ها بر یکدیگر تقوای الهی و میزانی است که دستورات دینی را اجرا نمایند (سوره حجرات، آیه ۱۲) و فی نفسه کسی بر کسی برتری ندارد و ارزشمند نیست.

۲- نقد دیگر به دیدگاه وی راجع به ابعاد منفی و غریزی و نفسانی انسان برمی‌گردد. راجرز به دلیل مثبت‌اندیشی انسان‌گرایانه‌اش، نسبت به انسان دیدگاهی خوش‌بینانه دارد. راجرز ابعاد منفی انسان را به عنوان واکنشی در برابر شرایط ارزش و عوامل محیطی و بیرونی می‌داند. راجرز باور داشت که انسان‌ها ذاتاً خوب هستند و تنها زمانی مخرب و آسیب‌رسان می‌شوند که خودپنداره‌شان منفی می‌شود و محدودیت‌های بیرونی، شرایط ارزش‌گذاری را محدود می‌کنند. انسان‌ها در ابتدا و بدوآشاد و مطمئن هستند و بی‌کفایتی، بی‌اخلاقی‌ها و ناامیدی‌ها بعدها از محیط ناشی می‌شوند (یزدانی و رأس، ۲۰۱۸). سؤال جدی‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان این ابعاد منفی را در صورت بروز و ظهور به تعادل رساند و ذیل ابعاد مثبت و گرایش به خودشکوفایی قرار داد

به گونه‌ای که انسان در نهایت به سمت رشد و خودشکوفایی حرکت کند؟ آیا صرف توجه مثبت بدون قید و شرط و رهایی از شرایط ارزش کافی است؟ می‌دانیم که شرایط زندگی در دنیا به گونه‌ای نیست که فرد بتواند همواره توجه مثبت بدون قید و شرط را دریافت کند. حتی دیگران مهم زندگی فرد یعنی والدین هم همیشه از دادن توجه مثبت بدون قید و شرط عاجزند. اگرچه انسان موجودی خیرخواه و خیر طلب است اما به دلیل ویژگی‌های منفی از جمله حریص بودن و منوع بودن (در صورتی که در چهارچوب الهی حرکت نکند) به محض دریافت خیر آن را مصادره می‌کند و بخیل می‌شود. انسان اگر در چهارچوب آموزه‌های الهی و وحیانی حرکت کند به ثبات می‌رسد و از بی‌تعادلی ناشی از دریافت خیر و شر رهایی می‌یابد. بنابراین تنظیم رغبت‌ها بین دنیا و آخرت، اصالت دادن به زندگی اخروی و جهت‌گیری الهی به جای جهت‌گیری انسانی و اومانستی، مکانیزم تعدیل خلق خواهد بود چرا که جهت‌گیری بشری و انسانی خطر گرفتار شدن در رفتارهای غیرعقلانی و خودخواهانه را فراهم می‌آورد. نکته دیگری که می‌توان متذکر شد این است که برخلاف دیدگاه بسیار خوش‌بینانه راجرز از منظر اسلام انسان‌ها سراسر خیر و نیکی نیستند. انسان‌ها علاوه بر جنبه‌های مثبت و متعالی، غریزه و ابعاد نفسانی سوق‌دهنده به سمت ضدارزش‌ها و رفتارهای زشت نیز دارند (ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی. سوره یوسف آیه ۵۳؛ فالهمها فجورها و تقواها. سوره شمس: آیه ۸). در اسلام از یک سو با دیدی خوش‌بینانه و غایت‌انگارانه نسبت به انسان مواجه هستیم که بهترین ساختار وجودی و بیشترین ظرفیت‌های شناختی، انگیزشی و رفتاری را داراست و نه تنها می‌تواند از همه ظرفیت‌های وجودی این جهان به نفع خود، جامعه و حتی جهان بهره‌مند شود بلکه می‌تواند با جهان ماورای طبیعت ارتباط برقرار کند و از ظرفیت‌های وجودی آن برای تعالی و رشد خود بهره‌گیرد از سوی دیگر با نظر بر عدم استفاده یا سوء استفاده از این ظرفیت‌های وجودی او را موجودی به شدت آسیب‌پذیر می‌داند. تعابیر منفی مختلفی که در قرآن راجع به انسان آمده ناظر بر همین مورد می‌تواند باشد. لذا انسان علیرغم همه‌ی ظرفیت‌های مثبتی که دارد نیازمند هدایت آسمانی است تا بتواند خود را متعادل کند و

نمی‌تواند با تکیه بر نیروهای درونی خود، خویشتن را سامان دهد (جان بزرگی و نوری، ۱۳۹۴). قرآن کریم در این باره می‌فرماید: بل یرید الانسان لیفجر امامه (سوره قیامت آیه ۵) یا در آیه دیگر که از زبان حضرت یوسف نقل شده می‌فرماید: وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (سوره یوسف آیه ۵۳). آیات مختلفی از قرآن کریم به بیان صفاتی منفی از انسان می‌پردازد که خود گویای واقعی بودن این جنبه‌هاست و نشانگر این امر است که انسان ترکیبی از صفات مثبت و منفی است که در صورت حرکت در مسیر هدف خلقت و بندگی و رضایت الهی می‌تواند همتای ملائک شود (لَكَادَ الْعَظِيمُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ نهج البلاغه حمت ۴۶۶) و از طرفی دیگر در صورت افراط در جنبه‌های غریزی و بی‌توجهی به فطریات می‌تواند از حیوانات هم بدتر شود (اولئک کالانعام بل هم اضل، سوره اعراف، آیه ۱۷۹). در ادامه نمونه‌هایی از این آیات را مطرح می‌نماییم: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ؛ انسان بسیار ناسپاس و پوشاننده حق است (سوره حج، آیه ۶۶)؛ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ؛ ناسپاسی او آشکار است (سوره زخرف آیه ۱۵)؛ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ؛ او ستم‌پیشه است (سوره ابراهیم، آیه ۳۴)؛ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا؛ او بسیار شتابگر است (سوره اسراء، آیه ۱۱)؛ خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ؛ اصلاً گویی از عجله آفریده شده است (سوره انبیاء آیه ۳۷)؛ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا، إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا، وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا؛ او بسیار حریص است. با رسیدن شر، ناله و فریاد می‌کند و با رسیدن به خیر، از دیگران دریغ می‌ورزد (سوره معارج، آیه ۱۹-۲۱)؛ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا؛ او ممسک و بخیل است (سوره اسراء، آیه ۱۰۰)؛ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُتَوَسَّعٌ؛ اگر اندکی شر و بدی به او برسد، زود ناامید می‌شود (سوره فصلت، آیه ۴۹)؛ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاجٍ، أَنْ رَأَى اسْتَعْنَى؛ گر احساس کند و گمان برد که نیازش برآورده شده و دیگر به کسی نیازمند نیست، دست‌به‌شورش و طغیان می‌زند (سوره علق، آیه ۶-۷)؛ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا؛ انسان ضعیف و ناتوان است (سوره نساء آیه ۲۸)؛ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا؛ انسان موجودی است جدل‌پیشه (سوره کهف، آیه ۵۴)؛ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ؛ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا؛ او به شدت، دوستدار

مال است (سوره عادیات، آیه ۸ و سوره فجر، آیه ۲۰)؛ **أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ**: در این مسیر، زیاده‌خواهی می‌کند (سوره تکاثر آیه ۱).

بنابراین برخلاف راجرز که جنبه‌های منفی انسان را عرضی و نتیجه شرایط ارزش و در واقع پاسخی به تهدید می‌داند و معتقد است اگر انسان در مسیر خود شکوفایی باشد و شرایط ارزش وی کم شود و خودپنداره‌اش با تجاربتش همخوان باشد نباید نگران این جنبه‌ها بود زیرا این موارد خود به خود تعدیل خواهند شد، از نظر اسلام، انسان در کنار جنبه‌های علوی، جنبه‌های سفلی واقعی نیز دارد که می‌بایست بین آن دو تعادلی ایجاد نماید. از نظر علمای اسلامی امری که بتواند به بهترین شکل بین این دو وجه انسان تعادل ایجاد کند دین و دین‌داری و عقلانیت (حجت باطنی) همسو با دین به عنوان حجت ظاهری است؛ زیرا انسان بما هو انسان تمایلات غریزی دارد و همیشه بین وجوه متعالی و دانی وی نبرد و تعارضی دائمی برقرار است. لذا سؤالی که پیش می‌آید این است که در مواقع تراحم بین امیال و ابعاد مختلف انسان، ملاک انتخاب و رفتار، کدام است و کدام بخش وجود انسان تعیین‌کننده‌ی رفتار او است؟ اینکه اگر افراد آزاد باشند تا در چهارچوب خودنظمی ارگانیزمی رفتار کنند تا زندگی موفقیت‌آمیزی داشته باشند نیز مطلب درست و دقیقی نیست. نگاهی به دنیای امروز و قتل‌ها و نسل‌کشی‌هایی که امروزه در سرتاسر جهان توسط کشورهای غربی یا مزدوران آن‌ها به خصوص در کشورهای اسلامی در حال اتفاق است نشان می‌دهد که جنبه‌های دانی و غریزی انسان در صورت کنترل نشدن توسط دین و عقلانیت دینی (تربیت و تزکیه مبتنی بر دین) می‌تواند آن قدر سرکش شود که هیچ چیز جلودار او نباشد. ضمن اینکه این وجوه دانی و عالی انسان خود به خود تعدیل نمی‌شوند و باید تحت مدیریت عقلانیت دینی قرار بگیرد تا تعدیل شوند و این امر نیز کار ساده‌ای نیست و مستلزم تربیت و تزکیه نفس است.

اینکه وی می‌گوید "نیازی نیست نگران کشش‌های ضداجتماعی و خصومت‌آمیز انسان باشیم زیرا انسان خودش نیازهایش را منظم و متعادل می‌کند (شفیع‌آبادی، ۱۳۸۴)" آیا در عالم واقع محقق می‌شود یا شده است؟ مکانیزم این کنترل‌گری و تعدیل‌گری و قوا

چیست؟ آیا اگر فرضاً دانش آموزان مدرسه‌ای را آزاد بگذاریم تا بر اساس آزادی و انتخاب خودشان رفتار کنند به خودکنترلی یا خودتنظیمی می‌رسند؟ انسان در جامعه زندگی می‌کند لذا جوامع نیز می‌بایستی ارزش‌های درست را به افراد خود آموزش دهند تا افراد بر اساس ارزش‌های درست رفتار کنند. چراکه تراحم امیال در جامعه امری بدیهی و رایج است و اصولاً انبیاء مبعوث شدند تا انسان‌ها را که علاوه بر سیرتی پاک و خداجو، گرایز و شهوات نیز دارند هدایت کنند و لذا سلامت و پاکی ذاتی انسان‌ها، آن‌ها را بی‌نیاز از مبشر بیرونی، نظم و قواعد اجتماعی بیرونی نمی‌کند. راجرز معتقد است هسته درونی انسان اساساً هدفمند، پیشرو، سازنده و کاملاً قابل‌اعتماد است و خودش می‌تواند به‌سوی هدف‌های آینده و مقاصد خودفرمان حرکت کند گو اینکه انسان اصلاً نیازی به هدایت بیرونی، الهی و تشریحی ندارد. درحالی‌که تمایل فطری به خودشکوفایی با این موضوع منافاتی ندارد که کسی زمینه‌ی رشد و تعالی انسان را فراهم آورد و او را به‌سوی کمال و سعادت راهنمایی کند فلسفه بعثت انبیاء و هدایت تشریحی همین مورد یعنی نیاز انسان به هدایت الهی برای شکوفایی استعدادهای فطری‌اش است (بشیری و حیدری، ۱۳۹۶). بر خلاف دیدگاه انسان‌گرایانی همچون راجرز که معتقدند انسان خودش می‌تواند از طریق انجام برخی رفتارها به خودشکوفایی برسد، در آموزه‌های دین اسلام اعتقاد بر این است که انسان به هدایت بیرونی نیاز دارد و نیاز دارد که به تمام جنبه‌های ماهیت خویش و نیز مسیر کمال آگاهی پیدا کند و از این رهگذر به کمال برسد. در این مسیر پیامبران الهی همان‌گونه که در قرآن آمده است راهنمای بشر هستند (افراسیبی و فتاحی، ۲۰۱۷). آنچه راجرز تبلیغ آن را می‌کند عیناً و عملاً در هیچ جامعه‌ای محقق نشده است و صرفاً یک ادعا است. آیا امکان دارد جوامع، والدین و خانواده‌ها فرزندان و افراد را بدون کنترل آزاد بگذارند و هیچ‌گونه مداخله‌ای نکنند یا به تعبیر راجرز فقط توجه مثبت نامشروط ارائه کنند تا فرد خودش راه خود را پیدا کند؟ و نگران کشش‌های ضداجتماعی افراد نباشند. ارائه توجه مثبت نامشروط در دوره کودکی و نوزادی که گرایش به خودشکوفایی جنبه‌ی زیستی دارد معقول و منطقی است زیرا کودک هنوز از لحاظ شناختی رشد نکرده و

نمی‌تواند خوب و بد را تمیز دهد و به ابزارهای منطقی مجهز نشده است و اراده و اختیار در وی رشد نکرده است اما در نوجوانی و بعد از آن که فرد به لحاظ جسمانی و روانی رشد کرده است و زمینه‌های آگاهی، اراده، اختیار، ابزارهای منطقی، قدرت تشخیص، استدلال و حل مسئله در او رشد کرده دیگر توجه مثبت نامشروط توجیهی ندارد زیرا گرایش به سمت کمال و خودشکوفایی دیگر جنبه زیستی ندارد بلکه جنبه عقلانی و شناختی نیز ظهور می‌کند و لذا توجه به فرد می‌بایست مشروط به رفتارکردن در چهارچوب درست و عقلانی است (بشیری و حیدری، ۱۳۹۶). انسان در کنار جنبه‌های متعالی و ملکوتی، جنبه‌های منفی نیز دارد که در صورت بیش بها دادن به آن جنبه‌ها، جنبه‌های انسانی وی نیز مسخ خواهد شد و از بین خواهد رفت. آیه‌ای که در قرآن کریم می‌فرماید: **لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ** (اعراف، آیه ۱۷۹) خطاب به همین افراد است که مضمون آیه این است آنانی که از ظرفیت‌های انسانی خود استفاده نکردند سرنوشتشان به جایی رسید که از حیوانات نیز بدتر شدند؛ بنابراین هم عقل و هم نقل و هم مشاهدات تجربی نشانگر این واقعیت هست که انسان علاوه بر اینکه موجودی است با ویژگی‌های پاکی و خیر است، جنبه‌های دانی و سفلی نیز دارد و باید بین این دو بعد وجودی خویش تعادلی ایجاد کند تا از این رهگذر به سمت کمال و سعادت حرکت کند. این کار نیز از عهده‌ی ادیان الهی بر می‌آید. از نظر اسلام تمامی تعالیم دینی گذشته از جنبه‌های اجتماعی، یک جنبه انسانی و تربیتی دارد یعنی برای احیا و زنده کردن جنبه علوی انسان است تا تعالی در وجود انسان حاکم شود و تعادلی بین جنبه‌های سفلی و علوی انسان ایجاد شود (خسروپناه، ۱۳۸۹). در همین راستا علی (ع) در نهج البلاغه رسالت انبیاء را همین امر می‌داند و می‌فرماید: **فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيََاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّلْبِيغِ وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ (نهج البلاغه، خطبه ۱).**

۳- نقد دیگر متوجه خودشکوفایی و کمال انسانی است. برخی محققین نقدهایی را به نظریه راجرز وارد کرده‌اند و معتقدند این مفهوم آن قدرها هم که ادعا می‌شود واضح نیست

و تا حدودی مبهم می‌باشد (فورد، ۱۹۹۹). گرچه ایده تمایل به تحقق و شکوفایی منطقی است، راجرز هرگز مشخص نکرد که منظور از ظرفیت‌های ذاتی که زندگی را حفظ و تقویت می‌کنند چیست (پسیتلی، ۱۹۹۶). راجرز هیچ‌گاه بیان روشن و دقیقی از توانایی‌های بالقوه و فطری بشری ارائه نکرد و نوعاً کلی‌گویی کرده حال آنکه این مورد محور نظریه وی است. منتقدان می‌پرسند که آیا این توانایی‌های بالقوه فیزیولوژیک است یا جنبه روان‌شناختی نیز دارد؟ آیا تفاوت‌های فردی در این بین نقش ندارد. راجرز پاسخ روشنی به این سؤالات نداد و تحقیقات دیگری راجع به این نیروهای بالقوه ارائه نکرده است (بشیری و حیدری، ۱۳۹۶). شایان ذکر است که مثبت‌اندیشی راجرز پیرامون انسان که برگرفته از انسان‌گرایی است به معنای داشتن نگرش مثبت نسبت به انسان برای خودشکوفایی و خودگردانی است. باین‌حال اگرچه راجرز چند ویژگی توصیفی مثل خلاقیت، گشودگی به تجربه، زندگی پربار و احساسات قابل‌اعتماد را از ویژگی‌های انسان‌های کامل و دارای کارکرد انسانی برشمرده، اما، هیچ‌گاه به‌طور دقیق و عینی نگفت که خودشکوفایی یعنی چه و ما به چه کسی می‌گوییم خودشکوفایا و اساساً شکوفایی کدام بعد از انسان مطمح نظر است؟ و تنها به این گزاره اکتفا کرده که خودشکوفایی مقصد نهایی نیست بلکه یک فرآیند جاری و ادامه‌دار است. با مطالعه آثار وی، مشخص خواهد شد که منظور راجرز از خودشکوفایی، محقق شدن زمینه‌های سرشتی و زیستی انسان و شکوفایی روانی به معنای تحقق احساس ارزشمندی است و اینجا هم تنگ‌نظری و عدم جامع‌نگری پیرامون چیستی و ماهیت انسان مشهود است. طبق نظر راجرز انسان‌گرایی به سمت خودشکوفایی دارد و این‌گرایش اگرچه منشأ بیولوژیک دارد اما رشد این‌گرایش متأثر از خانواده، فرهنگ، دوستان، معلمان و دیگران است. در مقابل در دیدگاه اسلامی، خودشکوفایی شامل ابعاد شناختی (معرفتی)، اخلاقی، معنوی، شخصیتی و عاطفی (هیجانی) می‌شود و اعمال انسان‌ها به‌صورت داوطلبانه و ارادی بر اساس انتخابش انجام می‌شود و او به‌تدریج در مسیر تعالی و کمال و معنایابی حرکت می‌کند (افراسیبی و فتاحی، ۲۰۱۷). نکته بسیار مهم این است که خودشکوفایی فرع بر انسان‌شناسی است یعنی ابتدا باید پذیرفت که انسان ابعاد خاصی دارد

و سپس ادعا کرد این ابعاد تحت شرایط خاص شکوفا و محقق خواهد شد. سؤال جدی و مهم این است که سقف شکوفایی غرایز و نیازهای زیستی و سرشت انسان و ابعاد روانی او کجاست؟ آیا تحقق احساس ارزشمندی، گشودگی به تجربه، خلاقیت و احساس سرزندگی سقف کمال است؟ انسان با کارکرد کامل راجرز که نماد انسان کامل و شکوفا شده است انسانی است که دارای کارکرد کاملی خواهند بود. چنین فردی متعادل، سازگار و علاقه‌مند به دانستن خواهد بود (اسماعیل و تکه، ۲۰۱۵). آیا انسان غیر از زمینه‌های سرشتی و روانی آن‌گونه که راجرز می‌گفت و در تحقیق قبلی بدان اشاره شد زمینه‌های معنوی و الهی ندارد؟ مشخص است که راجرز هم مانند دیگر همتایان خود، علیرغم داشتن یک نگاه خوش‌بینانه‌ی اومانستی به انسان، هیچ‌گاه به نیازهای معنوی و جنبه‌های معنوی انسان مثل فطرت و روح الهی وی توجهی نکرد و به دلیل حصر دیدگاه انسان‌شناختی‌اش به انسان‌شناسی تجربی و استقرایی، از جامعیت برخوردار نیست.

کمال و خودشکوفایی از نظر راجرز مستلزم گرایش ارگانیزم به رشد از ساختارهای ساده به پیچیده، از وابستگی به استقلال و از تغییرناپذیری و عدم انعطاف به فرآیند تغییر و آزادی در بیان احساسات است. این مفهوم دربرگیرنده‌ی گرایش ارگانیزم به کاهش تنش و نیاز به همراه کسب لذت و خشنودی است. کسب لذت و رضایت از فعالیت‌هایی که ارتقاء ارگانیزم را در بردارد. مع الوصف مفهوم خودشکوفایی در نظریه راجرز بسیار انتزاعی است و تاکنون به‌طور عینی اندازه‌گیری نشده است (پروین، ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۱). از بررسی منابع مرتبط این نظریه، تلاش برای کمال و خودشکوفایی، حرکت در سمت‌وسوی نیل به درجات بالای استعدادهای آدمی و تحقق خویش‌شنی نیز قابل اقتباس است. باین‌حال باز این مفهوم تفاوتی اساسی با تعریف کمال و خودشکوفایی در آموزه‌های اسلام دارد. به‌عنوان مثال کمال یک درخت بلوط (راجرز برای توضیح بیشتر مفهوم خودشکوفایی انسان را با دانه درخت بلوط مقایسه کرده است) یا حیوان، شکوفایی استعدادهای آن‌هاست که از طریق مشاهده، تجربه و آزمایش می‌توان شناخت؛ اما واضح است که کمال گیاهان و حیوانات پایین‌تر از کمالات انسانی است و انسان‌هایی که به

کمالات معنوی و روحانی انسانی نرسیده باشند توان درک کمالات انسانی را ندارند. ثانیاً کمالات حیوان و گیاه مرز و حد مشخصی دارد که به آسانی قابل درک است و در میان انواع افراد یک نوع در طول قرن‌ها ثابت بوده است و با بررسی تعدادی از آن‌ها می‌توان به این تعریف رسید؛ اما شناخت کامل کمالات انسانی به‌خصوص کمالات معنوی و روحانی همچون شناخت حیوانات و گیاهان نیست که از طریق مشاهده و آزمایش قابل شناخت باشد چراکه کمالات روحی و معنوی و فضائل معنوی انسان قابلیت درک حسی ندارند (ابوترابی، ۱۳۸۶). کمال عبارت است از آن چیزی که تمامیت شیء به آن است و موجب کامل شدنش می‌گردد. کمال برخلاف سعادت که منحصر به انسان است مختص به انسان نیست بلکه گیاهان و حیوانات هم کمال دارند. مثلاً کمال درخت به میوه دادن است. با این تعریف، کمال یعنی فعلیت یافتن هر یک از استعدادهای مختلف انسان چون موجب کامل شدن او می‌شود. مثلاً اگر انسان به‌جایی برسد که بتواند راه برود، تکلم کند، تحصیل کند و... برای او کمال است؛ اما سعادت، کمال نهایی اوست و کمال نهایی نیز فعلیت یافتن تمامی استعدادهای ویژه فطری اوست (گرامی، ۱۳۸۷) که این نوع کمال (سعادت) ناشی از تفاوت دیدگاه انسان‌شناختی اسلام در مقایسه با راجرز می‌باشد. فطرت انسان دارای گرایش مثبت، متعالی و رو به کمال است. خداوند گرایش به حق، حقیقت، توحید و نیز دوری از باطل، نقص، عیب و شرک را در فطرت انسان نهادینه کرده است. همه‌ی انسان‌ها با تأمل در درون خود خواهند دید که ریشه بسیاری از رفتارهای آن‌ها در انگیزه کمال طلبی نهفته است. به‌عنوان مثال انسان میل به کنجکاو و حقیقت‌طلبی و کسب علم دارد. از این روست که مینیم بسیاری از افراد تا واپسین ساعات عمر خود در پی کسب علم هستند و از این امر غفلت نمی‌کنند که این خود نشانگر همان میل به کمال در انسان است (شجاعی و حیدری، ۱۳۸۹). کمال‌گرایی محور همه‌ی ابعاد وجودی انسان به شمار می‌رود که بر ویژگی‌های جسمانی و درونی وی سایه افکنده است. سرشت انسان برپایه‌ی همین نیاز اصیل انسان نهاده شده است و هدف از آفرینش انسان و فرستادن پیامبران تحقق همین گرایش اصیل انسانی است (ابوترابی، ۱۳۸۶). اگر انسان در تمام افعال جوارحی و جوانحی

خویش نیت الهی داشته باشد و رضایت خداوند را ملاک قرار دهد (قُلْ إِنْ صَلَّاتِي وَتُسْكِينِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، سوره انعام، آیه ۱۶۲) تمامی این اعمال می‌توانند کمال آفرین باشند. برخلاف راجرز که خود شکوفایی را امری شخصی و انسانی و تابع خواست و اراده‌ی خود فرد و البته همراهی محیط بیرونی می‌داند، محور و اساس کمال و خودشکوفایی در اسلام با خداوند گره‌خورده است و پیروی از دستورات الهی که رهاورد وحی است می‌تواند شکوفایی و کمال را به ارمان بیاورد (افراسیبی و فتاحی، ۲۰۱۷). در فرهنگ دینی انسان فاقد هدف غایی نیست و خودشکوفایی بدون اتصال به هدف غایی بی‌معناست. انسان اسلامی مخلوق خداست و دارای ربی هست که هم ابتدا و انتهای اوست. اینکه انسان می‌تواند تنها توسط خودش خود را بشناسد و تنها خودش می‌تواند خود را تغییر دهد به‌نوعی با نیاز به هدایت تشریحی و حتی درمان توسط یک فرد دیگر در تناقض است (جان بزرگی و نوری، ۱۳۹۴).

۴- نقد دیگر متوجه خودنظمی ارگانیزی است که به باور راجرز ملاک عمل است. از نظر راجرز ملاک درستی و ارزشیابی یک عمل خودنظمی ارگانیزی است. معیار درستی و غلطی رفتار، تجربه‌ی خود فرد است. فرآیند خودنظمی ارگانیزی کنترل فطری تکانه‌های انسان را به عهده می‌گیرد. معیار ارزش‌ها گرایش به شکوفا شدن است. از طرفی با توجه به نقش مهم ذهن‌گرایی و ادراک شخصی و خصوصی فرد در واکنش‌های رفتاری او به محرکات و واقعیات بیرونی می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که ملاک درستی و غلطی عمل، نسبت آن با گرایش به خودشکوفایی و بقاء خود فرد است که طبعاً مقوله‌ای شخصی است. هر عملی که به بقاء و خودشکوفایی خود فرد کمک کند مثبت است و بایسته و هر عملی که به خودشکوفایی و بقای ارگانیزم ضرر برساند بد است و نبایسته. با توجه به اینکه از نظر محققان مفهوم خودشکوفایی امری انتزاعی و قابل تفسیر است (پروین، ترجمه جوادی و کدیور، ۱۳۸۱) درواقع نتیجه‌ی این ادعاها نسبت در اخلاق و رفتار است. ضمن اینکه برای خود فرد هم ملاک عمل تنها میل به خودشکوفایی با تأکید بر تحقق نیازهای فرد در قالب فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزی است. به‌طور واضح‌تر می‌توان گفت

از آنجایی که این گرایش به خودشکوفایی مبنایی بیولوژیک دارد (افراسیبی و فتاحی، ۲۰۱۷) زیست و بیولوژی انسان ملاک درستی و غلطی رفتار است. هرچه که به تحقق و ارضای زمینه‌های زیستی و به‌طور کلی نیازهای فرد (زیستی و روانی) کمک نماید خوب است و درست و در غیر این صورت بد است و نادرست؛ زیرا با تعریفی که راجرز از خودشکوفایی ارائه کرده و خودش تصریح کرده که این ملاک مبتنی بر نیازهای بیولوژیکی در قالب فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی است مشخص می‌شود که در این ملاک خودنظمی ارگانیزمی، جایی برای فطرت و روح و کمالات انسانی و متعالی انسانی وجود ندارد. از طرفی باید گفت هر رفتاری که خود ارگانیزمی اقتضاء کند موجب رشد و شکوفایی انسان نمی‌شود، زیرا خود ارگانیزمی مبنای زیستی دارد و زیست نمی‌تواند تنها ملاک انتخاب‌گری باشد. همچنین محدودیت‌های شرایط ارزش الزاماً باعث توقف رشد و بازدارنده شکوفایی نمی‌شود بلکه در مقابل این شرایط و محدودیت‌ها موجب شکل‌گیری و تقویت صفت خودمهارگری یا خودنظم‌بخشی در انسان می‌شود. نیز آزادگذاری کودک برای اینکه هرکاری که دلخواه اوست را انجام بدهد با اصول تربیتی اشکال دارد. زیرا از جمله اهداف تربیت ایجاد و افزایش رفتارهای مطلوب و کاهش یا حذف رفتارهای نامطلوب است. بنابراین درونی‌سازی شرایط ارزش باعث تقویت خودمهارگری در کودک می‌شود و آن‌گونه راجرز مدعی بود مخرب و مانع رشد نیست (بشیری و حیدری، ۱۳۹۶). با توجه به جنبه‌های خودمحورانه‌ی انسان که تا حدودی ناشی از حب ذات است و در اکثر انسان‌ها دیده می‌شود اگر بین میل به خودشکوفایی یک فرد و فرد دیگری تراحم و تعارض ایجاد شود حق تقدم با چه کسی است؟ با توجه به تفاوت‌های فرهنگی و ارزشی در جامعه اسلامی ایران اگر بین نیازهای ارگانیزم و دستورات شرع مقدس و دین برای یک فرد مسلمان تعارضی ایجاد شود، گرایش به خودشکوفایی چگونه بین این انتخاب‌ها تعادل ایجاد می‌کند. پرواضح است که در دیدگاه راجرز درباره‌ی ماهیت انسان، ابعاد معنوی، الهی و روحانی وی نادیده گرفته شده است و هیچ محلی از اعراب در تعیین و ترجیح رفتارها و بهنجاری و درستی و غلطی آن‌ها ندارد. حال آنکه در نگاه اسلامی، هدف خلقت

انسان بندگی (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، سوره ذاریات، آیه ۵۶) و تقرب الی الله (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ، سوره انشقاق، آیه ۶؛ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ، سوره انعام، آیه ۳۱؛ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ، سوره روم، آیه ۸؛ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ، سوره روم، آیه ۱۶) است. لذا هر عملی که انسان را به این هدف نزدیک نماید خوب است و هر عملی که انسان را از این هدف دور کند بد است. پس از نظر اسلام ملاک انتخاب رفتارها تأثیر آن‌ها بر کمال نهایی انسان است که تشخیص آن‌هم بر عهده‌ی وحی است. اگر عملی به حرکت انسان در مسیر قرب الی الله سرعت ببخشد خوب است و باید انتخاب شود و اگر عملی انسان را از این مسیر بازدارد بد است و نایسته. تشخیص این امر هم کار ساده‌ای نیست. بخشی از این تشخیص را انسان‌ها از طریق فطرت الهی خویش درمی‌یابند (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، سوره شمس، آیه ۸) اما بخش عمده‌ی دیگری از آن و اینکه یک عمل چه تأثیری بر سرنوشت بخش اصیل انسان یعنی روح الهی وی دارد مبتنی بر انسان‌شناسی دینی است که آن‌هم توسط انبیاء و امامان معصوم (س) باید تبیین شود (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا، سوره انسان، آیه ۳). مثلاً اینکه بی‌احترامی به پدر و مادر چه تأثیری بر کمال روح دارد را نمی‌توان با عقل و تفکر فهمید. یا تأثیر دروغ بر کمال روح را چگونه می‌توان با تفکر بدون پشتوانه و حیانی فهمید. اینجاست که نقش انبیاء و امامان پر رنگ می‌شود. در این بین فرقی بین نیازهای جسمانی و زیستی انسان و نیازهای معنوی و روحانی وی وجود ندارد. در نتیجه ممکن است انسان به ابعاد زیستی و دنیوی‌اش بپردازد اما چون این توجه به جسم مقدمه‌ای برای تحقق اهداف عالی انسانی است عین عبادت است. همان‌طور که در قرآن کریم می‌خوانیم: افراد می‌توانند مشغول کسب و کار و خرید و فروش و تجارت باشند اما در همان حال در یاد خدا باشند (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ، سوره نور، آیه ۳۷). یا در دعای کمیل از زبان امیر بیان علی (ع) می‌خوانیم قَوْ عَلِيٍّ خَدَمْتُكَ جَوَارِحِي وَ أَشَدُّ عَلَيَّ الْعَزِيمَةُ جَوَانِحِي. هدف خدمت به خدا و بندگی اوست و هر عملی که در این راستا قرار بگیرد عین عبادت است و بندگی. در بعد دیگر نیز علی (ع)

در نهج البلاغه (حکمت ۱۳۱) فرمودند نماز مایه قرب و تقرب پرهیزگاران است یا حضور زن در منزل و مدیریت خانواده و پرداختن به همسر خود نوعی جهاد است که نشانگر این مطلب است که اگر حرکت، کنش و واکنش انسان در مسیر قرب و بندگی باشد بهنجار و کمال آفرین است و فرد را به سمت خودشکوفایی سوق خواهد داد.

۵- اشکال دیگر به مبانی معرفت‌شناختی نظریه راجرز مربوط می‌شود آنجا که گفته «انسان‌ها به‌هیچ‌وجه در دنیای واقعی زندگی نمی‌کنند بلکه ادراک‌هایی از واقعیت دارند. انسان‌ها نمی‌توانند واقعیت را بشناسند. این بیان وی یعنی نسبی‌گرایی معرفت و یعنی اینکه هر کس هر آنچه را که از واقعیت فهمید برای خودش واقعیت دارد و از آنجایی که انسان‌ها بر اساس ادراکاتشان از واقعیت و نه خود واقعیت رفتار می‌کنند بنابراین هیچ رفتاری بر رفتار دیگر رجحان و برتری ندارد (برای تشخیص رفتار درست و غلط ملاکی مشخص و عینی وجود ندارد) چون واقعیات ذهنی افراد با یکدیگر فرق می‌کند. این نسبی‌گرایی معرفتی که مبتنی بر مرجع قیاس درونی است به نسبی‌گرایی رفتاری نیز می‌انجامد. با توجه به بیان قبل مبنی بر تفاوت ادراکات از واقعیات، رفتارهای هر فردی از رفتارهای دیگران متمایز است و از آنجایی که ملاک رفتار، ادراک خود فرد از واقعیت است، هر فردی می‌تواند هر رفتاری را انجام دهد و آن را درست بداند زیرا منتج از ادراک شخصی از واقعیت است. این در حالی است که معرفت و شناخت واقعیت بیرونی، امری ممکن و تردیدناپذیر است و تحقق فی الجمله آن بدیهی و بی‌نیاز از اثبات است. هر کسی به وجود خود، وجود قوای ادراکی خود مانند نیروی بینایی و شنوایی و عقل، وجود صورت‌های ذهنی و وجود حالات روانی نظیر بیم، امید، اضطراب، غم، عشق و محبت، معرفت و شناختی یقینی دارد. افزون بر آن کسی که می‌نویسد یا بحث می‌کند در وجود بحث‌کننده، کاغذی که در آن می‌نویسد و قلمی که با آن می‌نویسد تردید ندارد و به همه این امور معرفت و شناختی یقینی دارد. هر انسان عاقلی می‌داند که چیزهایی را می‌داند و چیزهایی را می‌تواند بداند، از این‌رو برای کسب اطلاع از امور موردنیاز خود تلاش می‌کند و بهترین نمونه آن کوشش‌های دانشمندان و فلاسفه در طول تاریخ برای کسب علم است (حسین

زاده، ۱۳۸۹). آدمی از زمانی که چشم به جهان می‌گشاید و جهان پیرامون خود را بررسی می‌کند درمی‌یابد که نسبت به بخش‌هایی از جهان و هستی اشراف دارد و اشیاء را مشاهده می‌کند و علمی به دست می‌آورد و می‌یابد که اطراف او موجوداتی هستند و جهانی تحقق دارد که او نیز در زمره‌ی آنهاست. فعالیت‌ها و حرکات و تغییراتی در عالم هست که از طریق صور ذهنی قابل دسترس است و بالوجدان حقایقی را ورای خود می‌یابد که صور ذهنی وی از آنها حکایت دارد در نتیجه شناخت واقعیت واقع ممکن است هر چند گاهی نیز با خطا توأم است (خسروپناه، ۱۳۹۳؛ خسروپناه، ۱۳۹۲؛ خسروپناه، ۱۳۹۵). همچنین در رابطه با نسبی‌گرایی در معرفت و شناخت واقعیات بیرونی نیز می‌توان به این نکات به اجمال اشاره کرد که قائلین به نسبییت از انتساب شکاکیت و نسبییت به خود گریز داشته و نظر خود را نوعی واقع‌گرایی و رئالیسم پیچیده می‌دانند لکن این امر مقبول نیست و طرفداران نسبی بودن و شخصی و ذهنی بودن فهم بشر هرگز نمی‌توانند به ارائه و حکایت قضیه‌ای از قضایای علمی خود نسبت به حقیقت و واقعیت خارجی اعتماد نمایند. نسبی بودن فهم بشر تمامی قضایایی را که بنیان اندیشه‌های مدعیان نسبییت را شکل می‌دهد در معرض تزلزل و شک قرار می‌دهد زیرا این قضایا نیز تحت شرایط متناسب شکل گرفته و احتمال دگرگونی و تغییر در آنها نیز می‌رود. نسبییت در فهم واقعیات بیرونی، اصل واقعیت را هم متزلزل می‌کند و قائل آن را به پرتگاه سفسطه می‌اندازد و حتی وجود گوینده و شنونده، وجود بحث‌کننده و بحث و استدلال، وجود شاکی و شک را هم از این دام خارج نمی‌سازد و این امری واضح البطلان است (جوادی آملی، ۱۳۸۴). اگر نیل به واقعیت برای افراد میسر نباشد خود راجرز به چه دلیلی به نظریه‌پردازی پرداخته است وقتی که درک این نظریه به‌عنوان یک واقعیت فقط برای خود او میسر باشد و دیگران راهی به جهان ذهنی و پدیداری وی نداشته باشند. آیا با این نسبی‌گرایی در معرفت‌یابی، تحصیل و کسب علوم فی‌الواقع میسر خواهد بود. همین‌که امثال راجرز و سایر نظریه‌پردازان به آموزش و تدریس نظریه خود می‌پردازند یعنی اینکه مخاطب توانایی درک و یادگیری و شناخت واقعیت نظریه‌ی وی را دارد و این خود مثال نقضی است در

رد نسبی‌گرایی معرفتی در نظریه‌ی راجرز. در حیطه‌ی مشاوره و درمان نیز اگر نیل به واقعیت محقق و درک آن میسر نباشد مشاور و مراجع چگونه به گفتگو و انتقال مفاهیم ذهنی خود به‌عنوان یک واقعیت خواهند پرداخت؟ بنابراین رد شک‌گرایی و نسبی‌گرایی معرفتی در نظریه راجرز از منظر معرفت‌شناسی بدیهی و واضح است. از طرفی در قرآن کریم آیات مختلفی به بحث علم و معرفت و تفکر و تفقه می‌پردازد که همه‌ی آنها نشانگر این است که تحقق علم و معرفت و شناخت واقعیات بیرونی امری شدنی و ممکن است. از جمله این آیه که می‌فرماید: قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون (زمر، آیه ۹). اولین آیاتی که بر رسول خدا (ص) نازل شد در باب علم، خواندن، معرفت و شناخت بوده است: "بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد. بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است. همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد (سوره علق، آیات ۱-۵). همچنین می‌توان گفت اساساً خلقت انسان همراه علم و معرفت بوده است، چنان‌که قرآن به آن اشاره می‌کند: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره، آیه ۳۱). "سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. بعد آن‌ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی این‌ها را به من خبر دهید. این آیه نشان می‌دهد انسان به دلیل همین توانایی کسب علم از فرشتگان بالاتر است و ظرفیت دریافت و فهم تمامی علوم را دارد. خلاصه آن که علم و دانش دارای چنان اهمیتی است که پیامبر اولوالعزم مشقت‌های یک سفر سخت و پرمخاطره را به جان می‌خورد تا بتواند به آگاهی و دانش بیشتری دست یابد. این داستان در سوره کهف از آیه ۶۵ تا ۷۶ در قصه حضرت موسی و خضر (ع) آمده است: "آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده‌شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی. همین چند آیه قرآن نشان می‌دهد که شناخت علم و معرفت به‌عنوان یک واقعیت عینی و بیرونی از نظر قرآن امری شدنی و ممکن است تا جایکه دانایان در قرآن

کریم دارای جایگاه رفیع هستند (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ، سوره مجادله آیه ۱۱).

نتیجه گیری

هدف مقاله‌ی حاضر بررسی و نقد مبانی انسان‌شناختی نظریه مراجع‌محوری راجرز از منظر آموزه‌های اسلام بود. بر اساس آنچه در مقاله حاضر بیان شد مشخص شد که مبانی انسان‌شناختی نظریه پرداز بر شکل‌گیر نظریه، مفاهیم، تشخیص و فنون درمانی‌اش اثرگذار است. نظریه راجرز بر مبانی اومانستی مبتنی است و این تفکر اومانستی خود را در نگاه بسیار خوش‌بینانه راجرز نسبت به انسان نشان می‌دهد. از نظر راجرز انسان اصولاً موجودی منطقی، اجتماعی، مسئول، صاحب اراده و پیش‌رونده و واقع‌بین است که مهم‌ترین و تنهاترین انگیزه بنیادی‌اش نیل به خودشکوفایی و کمال است. در این مسیر مبنا و ملاک عمل کردن خود نظمی ارگانیزمی است که زمینه‌ای بیولوژیکی دارد. راجرز (۱۹۵۹) اظهار داشت که ارگانیزم انسان، گرایش اساسی به شکوفایی و تحقق خود دارد که هدف آن رشد همه ظرفیت‌ها به روش‌هایی است که ارگانیزم را حفظ یا تقویت می‌کند و آن را به سمت خودمختاری سوق می‌دهد. این گرایش در تمام موجودات زنده، جهت‌دار، سازنده و حاضر است. گرایش به شکوفاسازی می‌تواند سرکوب شود اما هرگز نابود نمی‌شود مگر با تخریب و نابودی ارگانیزم. مفهوم گرایش به شکوفایی، تنها نیروی محرک در نظریه راجرز است که همه انگیزه‌ها از جمله کاهش تنش، نیاز، یا سائق؛ خلاقیت و همچنین تمایل به لذت‌جویی را در برمی‌گیرد. ارگانیزم به‌طور کلی این گرایش را دارد. در واقع برخی این گرایش را به‌عنوان "فشار بیولوژیکی برای تحقق طرح ژنتیکی" انسان توصیف می‌کنند؛ بنابراین هر شخصی برای تحقق توانایی‌های بالقوه خود برای حرکت به سمت شکوفایی یک وظیفه اساسی دارد. شکل روان‌شناختی تمایل به تحقق خود را گرایش به خودشکوفایی می‌نامند (پستلی، ۱۹۹۹). انسان در مسیر حرکت به سمت خودشکوفایی از فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی کمک می‌گیرد. انسان در فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی، تجارب خویش را با در نظر گرفتن گرایش به خودشکوفایی به‌عنوان ملاک و معیار

ارزشیابی می‌کند. تجاربی که از نظر ارگانیزمی ارتقاء دهنده ادراک شوند، مثبت و تجاربی که از نظر ارگانیزمی تخریب‌گر ادراک شوند منفی ارزش‌گذاری می‌شوند. فرآیند ارزش‌گذاری ارگانیزمی در محیط اجتماعی‌ای که توجه مثبت مشروط ارائه می‌کند آسیب می‌بیند. آسیب و اختلال روانی هنگامی ایجاد می‌شود که شرایط ارزش بیرونی و اجتماعی در هویت فرد جذب شود و در مسیر ارزش‌گذاری ارگانیزمی اختلال ایجاد کند (پروکتور، ۲۰۲۰؛ پروکتور، توید و موریس، ۲۰۱۶). راجرز باور داشت که انسان‌ها ذاتاً خوب هستند و تنها زمانی مخرب و آسیب‌رسان می‌شوند که خودپنداره‌شان منفی می‌شود و محدودیت‌های بیرونی، شرایط ارزش‌گذاری را محدود می‌کنند. طبق نظر او، در ابتدا همه‌ی انسان‌ها شاد و مطمئن هستند و بی‌کفایتی، بی‌اخلاقی‌ها و ناامیدی‌ها بعدها از محیط ناشی می‌شوند (یزدانی و رأس، ۲۰۱۸). راجرز معتقد بود که انسان‌ها به محیطی سالم و درست نیاز دارند تا بتوانند رشد کنند و به انسان با کارکرد سالم تبدیل شوند. او تأکید کرده که شاخصه‌های چنین محیطی عبارت‌اند از همدلی، خلوص و توجه مثبت بدون قید و شرط (ویلسون، ۲۰۱۸). هم‌چنین به دلیل تمرکز بر جهان شخصی که برگرفته از مبانی پدیدارشناختی نظریه راجرز است انسان قادر به کسب معرفت قطعی نسبت به واقعیت بیرونی نیست و هرکسی برداشت خود را از واقعیت دارد و بر آن اساس عمل می‌کند. در مقایسه با دیدگاه راجرز، از نظر اسلام هم انسان ماهیتی مثبت و خیر دارد منتها در بین این دو نگاه تفاوت وجود دارد. برخلاف دیدگاه اومانستی راجرز که صرفاً به بیان حرمت خود و ارزشمندی انسان می‌پردازد و منشأ این حرمت خود را دقیقاً مشخص نمی‌کند، از نظر اسلام انسان ماهیتاً ارزشمند است و به دلیل برخورداری از ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی از جمله مخلوق خدا بودن، مسجور ملائک بودن، داشتن عقل و روح الهی، برخورداری از اراده و اختیار و مسئولیت، پذیرنده امانت الهی و جانشینی خدا روی زمین کرامت و ارزشمندی ذاتی دارد و می‌تواند با حرکت در مسیر بندگی و قرب الی الله و ملائک قرار دادن تقوا در رأس امور خود به کرامت اکتسابی برسد. هم‌چنین برخلاف نگاه بسیار خوش‌بینانه راجرز در رابطه با انسان، از نظر اسلام، انسان در کنار جنبه‌های مثبت، جنبه‌های دانی و سفلی مثل

حرص، عجله داشتن، ناسپاسی، بخل و حب مال نیز دارد که باید آن را در سایه عقل و فطرت و حرکت در چهارچوب آموزه‌های وحیانی دین متعادل کند. برخلاف راجرز که معرفت یابی را امری شخصی می‌داند از نظر اسلام، با توجه به رئالیسم معرفتی، کسب معرفت نسبت به واقعیات بیرونی نیز امری میسر و شدنی است و دستورات دین پیرامون کسب علم و تفکر و تفقه و تلاش اساتید و دانشجویان و دانش آموزان خود مبین همین امر است. چرا که اگر کسب علم به عنوان یک واقعیت بیرونی امکان‌پذیر نبود تحصیل علوم و انتقال آن امری محال و عبث می‌نمود درحالی‌که این‌گونه نیست و در سرتاسر دنیا دانشمندان به تولید علم و انتقال آن می‌پردازند که این خود دلیلی بر نقض دیدگاه نسبی‌گرایی معرفتی راجرز می‌باشد. همچنین همین که خود راجرز و سایر نظریه‌پردازان به توسعه و گسترش نظریات خود می‌پردازند بزرگ‌ترین دلیل بر امکان کسب معرفت و رهایی از سوبجکتیویسم است. راجرز کمال و خودشکوفایی را تحقق استعدادهای سرشتی و بیولوژیک و روانی (تحقق احساس ارزشمندی) می‌داند. از نظر اسلام هدف نهایی انسان مسلمان و کمال و خودشکوفایی او، قرب به خداست که فقط از طریق عبادت محقق می‌شود. اگر انسان تمام کارهایش و از جمله عبادات را برای خدا انجام دهد و نیتش از انجام کارها رضای خدا باشد به خدا نزدیک خواهد شد؛ زیرا تمام کارهایش چون برای رضای خدا بوده عبادت محسوب می‌شوند و قرب به خدا فقط از طریق عبادت محقق می‌شود. برخلاف راجرز که خود شکوفایی را امری شخصی و انسانی و تابع خواست و اراده‌ی خود فرد در چهارچوب ارزش‌گذاری ارگانیسمی و البته فراهم شدن شرایط محیط بیرونی فاقد شرایط ارزش با ویژگی‌هایی همچون خلوص، درک همدلانه و پذیرش مثبت بدون قید و شرط می‌داند، محور و اساس کمال و خودشکوفایی در اسلام بر مدار و محوریت خداوند گره خورده است و پیروی از دستورات الهی که رهاورد وحی است می‌تواند شکوفایی و کمال را به ارمغان بیاورد (افراسیبی و فتاحی، ۲۰۱۷). در فرهنگ دینی انسان فاقد هدف غایی نیست و خودشکوفایی بدون اتصال به هدف غایی بی‌معناست. انسان اسلامی مخلوق خداست و دارای ربی هست که هم ابتدا و انتهای اوست. اینکه انسان

می‌تواند تنها توسط خودش خود را بشناسد و تنها خودش می‌تواند خود را تغییر دهد به نوعی با نیاز به هدایت تشریحی و حتی درمان توسط یک فرد دیگر در تناقض است (جان بزرگی و نوری، ۱۳۹۴). راجرز معتقد است انسان گرایش به سمت خودشکوفایی دارد و این گرایش اگرچه منشأ بیولوژیک و ارگانیکی دارد اما رشد این گرایش متأثر از خانواده، فرهنگ، دوستان، معلمان و دیگران است. در مقابل در دیدگاه اسلامی، خودشکوفایی شامل ابعاد شناختی (معرفتی)، اخلاقی، معنوی، شخصیتی و عاطفی (هیجانی) می‌شود و اعمال انسان به صورت داوطلبانه و ارادی بر اساس انتخاب آگاهانه‌اش انجام می‌شود و او به تدریج در مسیر تعالی و کمال و معنایابی حرکت می‌کند (افراسیبی و فتاحی، ۲۰۱۷). همچنین باید گفت هر رفتاری که خود ارگانیزمی اقتضاء کند موجب رشد و شکوفایی انسان نمی‌شود، زیرا خود ارگانیزمی مبنای زیستی دارد و زیست نمی‌تواند تنها ملاک انتخاب‌گری باشد. همچنین محدودیت‌های شرایط ارزش الزاماً باعث توقف رشد و بازدارنده شکوفایی انسان نمی‌شود بلکه در مقابل این شرایط و محدودیت‌ها موجب شکل‌گیری و تقویت صفت خودمهارگری یا خودنظم‌بخشی در انسان می‌شود. بنابراین درونی‌سازی شرایط ارزش باعث تقویت خودمهارگری در افراد می‌شود و آن‌گونه راجرز مدعی بود مخرب و مانع رشد نیست (بشیری و حیدری، ۱۳۹۶).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

قرآن کریم.

ابوترابی، علی (۱۳۸۰). "نقد ملاک‌های سلامت و بیماری در نظریه روان تحلیل‌گری فروید"، مجله معرفت، شماره ۵۰، صص ۲۵-۳۳.

ابوترابی، علی (۱۳۸۶)، نقد ملاک‌های بهنجاری در روان‌شناسی، چاپ اول، قم، مرکز نشر مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.

آذربایجانی، مسعود (۱۳۷۵). "انسان کامل از دیدگاه اسلام و روان‌شناسی"، مجله حوزه و دانشگاه، زمستان، شماره ۹، صص ۶-۲۱.

بشیری، ابوالقاسم؛ غروی، سید محمد؛ فتحی آشتیانی، علی (۱۳۸۸). "بررسی مفروضه‌های اساسی درباره ماهیت انسان از دیدگاه روان‌شناسی و اسلام"، روان‌شناسی و دین، دوره ۲، شماره ۵، صص ۷-۴۷.

بشیری، ابوالقاسم؛ حیدری، مجتبی (۱۳۹۶). روان‌شناسی شخصیت: نظریه‌های شخصیت با نگرش به منابع دینی. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
پروین، لارنس (۲۰۰۰). روان‌شناسی شخصیت، نظریه و تحقیق، ترجمه جوادی و کدیور (۱۳۸۱)، چاپ اول، تهران: انتشارات رسا.

ترشیزی، علی (۱۳۹۰). مقایسه دیدگاه روان‌شناسی انسان‌گرا با قرآن در مورد ویژگی‌های انسان سالم. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. گروه مشاوره. دانشگاه علامه طباطبایی.

جان بزرگی، مسعود؛ غروی، سیدمحمد (۱۳۹۷). اصول روان درمانگری و مشاوره با رویکرد اسلامی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴). شریعت در آینه معرفت: بررسی و نقد نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت. قم: انتشارات اسراء.

حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۳). "انسان کامل از دیدگاه نهج‌البلاغه"، مجله نهج‌البلاغه، شماره ۹ و ۱۰، صص ۱۵-۲۲.

حسین زاد، محمد (۱۳۸۹). معرفت‌شناسی. قم: مرکز نشر مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.

حیرت، عاطفه؛ بهرامی، فاطمه (۱۳۹۸). "نقد نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی متداول و مقایسه با رویکرد اسلامی". مجموعه مقالات نخستین کنگره علوم انسانی اسلامی. ۳۳۹-۳۷۰، ۳-۷ آذر ۹۸. تهران-قم.

خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۹). دین‌شناسی، چاپ اول، تهران، انتشارات کانون اندیشه جوان.
خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۲). فلسفه‌ی علوم انسانی: بنیادهای نظری، چاپ اول، قم، مؤسسه‌ی حکمت نوین اسلامی.

خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۳). علم دینی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۵). انسان‌شناسی اسلامی، قم، نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، نشر معارف.

رجبی، محمود (۱۳۸۴). انسان‌شناسی، چاپ هفتم، قم، انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی پژوهشی امام خمینی.

رضی، ش (۱۳۹۰). نهج‌البلاغه. ترجمه علی شیروانی، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها و دفتر نشر معارف.

ساعتچی، محمود (۱۳۸۳). نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران، نشر ویرایش.
سالاری فر، محمدرضا؛ تیبک، محمدتقی؛ عباسی، اکبر؛ موسوی اصل، سیدمهدی؛ آذربایجانی، مسعود؛ کاویانی، محمد؛ غروی، سیدمحمد (۱۳۹۳). روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی. تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

شجاعی، محمدصادق؛ حیدری، مجتبی (۱۳۸۹). نظریه‌های انسان سالم با نگرش به منابع اسلامی. قم، انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.

شفیع‌آبادی، عبدالله؛ ناصری، غلامرضا (۱۳۸۴). نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، چاپ نوزدهم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

شولتز، دوان؛ شولتز، سیدنی آلن (۲۰۰۰). نظریه‌های شخصیت، ترجمه‌ی سیدمحمدی (۱۳۸۴)، چاپ اول، تهران، مؤسسه‌ی نشر ویرایش.

شیلینگ، لوئیس (۱۹۸۹). نظریه‌های مشاوره (دیدگاه‌های مشاوره)، ترجمه‌ی آرین (۱۳۸۲)، چاپ چهارم، تهران: انتشارات اطلاعات.

فداکار داورانی، فهیم؛ برجعلی، احمد؛ اسمعیلی، معصومه؛ باقری نوع پرست، خسرو (۱۳۹۹).
"بررسی و ارزیابی ماهیت (چیستی) روان‌شناسی اسلامی در مطالعات منتسب به
روان‌شناسی اسلامی"، فرهنگ مشاوره و روان‌درمانی، س ۱۱، ش ۴۱، صص ۱-۲۶.
قربان پور لقمجانی، ا (۲۰۲۰). نقد مبانی انسان‌شناختی سبک زندگی در نظریه‌ی روان‌شناسی
فردنگر آدلر از دیدگاه اسلام. پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۲۰(۷)،
۲۴۱-۲۶۳.

کوری، جرالد (۲۰۰۵). نظریه و کاربری مشاوره و روان‌درمانی. ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی
(۱۳۸۵)، چاپ اول، تهران، انتشارات ارسباران.

گرامی، عبدالحسین (۱۳۸۷). انسان در اسلام، چاپ هشتم، قم، نشر معارف.
ماتنی، رابرت. (۱۹۹۷). مشاور و مراجع: راه‌های یافتن راه‌حل‌های مشکلات. ترجمه محسن
مشککید حقیقی، امیر قربان پور لقمجانی (۱۳۸۹). رشت: انتشارات بلور.
مظاهری نژاد فرد، گلناز؛ زرانی، فریبا؛ موسوی، نگین (۱۴۰۰). مصاحبه صورت‌بندی فرهنگی:
نقش فرهنگ در آسیب‌شناسی روانی، رویش روان‌شناسی، دوره ۱۰، شماره ۲، صص
۱۷۱-۱۷۸.

نوده ئی، داود (۱۳۸۹). "ضرورت توجه به مبانی دینی در نقد نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی و
طراحی الگوهای بومی"، فرهنگ مشاوره و روان‌درمانی، دوره یک، شماره ۴، صص
۱۱۱-۱۴۰.

نیک صفت، ابراهیم (۱۳۸۵). "روش، مبانی و نظریه انسان کامل در اسلام و انسان‌گرایی"، مجله
پژوهش و حوزه، شماره ۲۵، صص ۹۸-۱۳۷.
واعظی، احمد (۱۳۷۵). "بحران انسان‌شناسی معاصر"، مجله حوزه و دانشگاه، شماره ۹، صص ۹۴-
۱۰۹.

همتی، فاطمه؛ طالقانی، نرگس (۱۳۸۶). کارل رانسوم راجرز (خودهسته نظری شخصیت)، تهران،
انتشارات دانژه.

یوهانسون، ثور (۲۰۱۲). دین و معنویت در روان‌درمانی و مشاوره، ترجمه براتی سده (۱۳۹۳)،
چاپ اول، تهران، انتشارات رشد.

- Afrasibi, S. & Fattahi, Z. (2017). *A comparative study of self-actualization in psychology and Islam*. World Family Medicine Journal: Incorporating the Middle East Journal of Family Medicine, 99(5548), 1-8.
- Corey, Gerald (2009). *Theory and Practice of Counseling and Psychotherapy*, Belmont: Thomson Brooks/Cole, a part of The Thomson Corporation, Eighth Edition.
- Ford, J. G. (1991). *Rogerian self-actualization: A clarification of meaning*. Journal of Humanistic Psychology, 31(2), 101-111.
- Hansen, I. G. (2020). *Self-Actualization*. *Encyclopedia of Personality and Individual Differences*, 4641-4644.
- Ismail, N. A. H. & Tekke, M. (2015). *Riii ccoerigg rrrrr rrs sllf -theory and personality*. Journal of Educational, Health and Community Psychology, 4(3), 28-36.
- Joseph, S. & Linley, P. A. (2005). *Positive adjustment to threatening events: An organismic valuing theory of growth through adversity*. Review of general psychology, 9(3), 262-280.
- Maurer, M. M. & Daukantaitė, D. (2020). *Revisiting the Organismic Valuing Process Theory of Personal Growth: A Theoretical Review of Rogers and Its Connection to Positive Psychology*. Frontiers in Psychology, 11, 1706.
- Maxwell, Eremie, & Kenedy, Margaret. (2016). *Review Of Selected Counselling Theories And Assumptions Of Human Nature*. International Journal of Innovative Psychology & Social Development 4(4):1-5.
- McLeod, S. A. (2014). *Carl Rogers*. Retrieved from www.simplypsychology.org/carlrogers. Html.
- Melinda, D. Emzir, E. & Akhadiah, S. (2019). *Self-Actualization of the Main Characters in Ford County, by Grisham*. Journal of Education, Teaching and Learning, 4(1), 157-162.
- Parker, L. M. (2013). *Self-actualization and individuation: some thoughts on organizational spirituality in relation to high performing workplace cultures*. Project submitted in partial fulfillment of the requirements for the degree of master of business administration. university of northern british columbia.
- Patterson, T. G. & Joseph, S. (2007). *Person-centered personality theory: Support from self-determination theory and positive psychology*. Journal of Humanistic Psychology, 47(1), 117-139.
- Pescitelli, D. (1996). *nn llll yiis of Crrl oorr " trrry of prrsllll ity*. Retrieved September, 20, 2009.

- Proctor, C. (2020). *Conditions of Worth (Rogers)*. Encyclopedia of Personality and Individual Differences, 820-823.
- Proctor, C. Tweed, R. & Morris, D. (2016). *The Rogerian fully functioning person: A positive psychology perspective*. Journal of Humanistic Psychology, 56(5), 503-529.
- Qorbanpoorlafmejani, A. & Qorbanpoorlafmejani, H. (2020). *Ethical principles of Ellis theory and its comparison with the view of Islamic ethics*. Preventive Counseling, 1(2), 69-84.
- Qorbanpoorlafmejani, A. (2019). *www.eccc hhlrrr 's thrrry of maad development and its comparison with ethics from the perspective of shia islam*. European Journal of Science and Theology, 15(1), 97-112.
- Qorbanpoorlafmejani, A. Q. (2020). *The Human in the perspective of Freud and its comparison with the Shiite Islam perspective*. Technium Soc. Sci. J. 4, 84.
- Rogers, C. R. (1977). *Carl Rogers and humanistic education*. CH, Patterson, Foundations for a Theory of Instructional and Educational Psychology, 1-48.
- Rose, H. (1996). *Humanistic forces versus the dynamics of faith: A critique of Carl Rogers's self theory*. Christ in the classroom: Adventist approaches to the integration of faith and learning, 17, 287-305.
- Rusu, M. (2019). *The process of self-realization From the humanist psychology perspective*. Psychology, 10(08), 1095.
- Sheldon, K. M. Arndt, J. & Houser- Marko, L. (2003). *In search of the organismic valuing process: The human tendency to move towards beneficial goal choices*. Journal of Personality, 71(5), 835-869.
- Sperry, L. & Carlson, J. (2014). *How master therapists work: Effecting change from the first through the last session and beyond*. Routledge.
- Sperry, Len & Sperry, Jonathan (2012). *Case Conceptualization: Mastering this Competency with Ease and Confidence*. Routledge. 711 Third Avenue, New York, NY 10017
- Wilson, D. (2018). *Human flourishing: Perspectives from Maslow, Rogers, Seligman, and Wesley*. Journal of Wesleyan thought, 1(1), 1-11.
- Yazdani, S. & Ross, S. (2019). *Carl Rogers's Notion of self-actualization in his A client's journey of self-actualization*. The Southeast Asian Journal of English Language Studies – Vol 25(2): 61 – 73.

